

کوه را بهم متصل می‌کند زمستانها آبی که در پشت این سد جمع شده بالا می‌آید به طوری که تقریباً تمام فضای پشت بند را پر می‌کند و گاهی اوقات هم از بالای آن سرازیر می‌شود.

یک دریاچه کوچک که به شکل راهروی قوسی شکلی در وسط این بنا نزدیک زمین تعبیه شده یگانه راهی است که آب ذخیره شده از آن خارج می‌شود و به دشت می‌رسد. این سد اراضی روستاهای این منطقه را بخوبی مشروب می‌کند و باعث آبادانی این منطقه شده است. بر دیوار قسمت درونی این بند خطوط موازی همی نقش بسته که در اثر سطوح مختلف آب پدید آمده است، در حالی که به قسمت خارجی نقش قندیل‌های یخی که هنگام پر شدن سد و سرازیر شدن آب از بالای آن بوجود می‌آید، به چشم می‌خورد.

بر بدنه یکی از دیوارهای کوه، کتیبه‌ای به زبان فارسی دیده می‌شود که بر آن با حروف درشت و زیبا نام بانی خیر و سال اتمام این بنا حک شده است.

دره کهرود هنوز هم از برکت وجود این بند دارای کشتزارها و باغهای سبز و خرمی است و اهالی از رفاه نسبی برخوردارند. اراضی این دره طبقه طبقه بالا می‌رود و پوشیده از باغ و کشتزارهایی است که اطرافشان را سنگچین کرده‌اند. در اینجا طبیعت و صنعت دست به دست هم داده و مناظر فوق‌العاده بدیعی را پدید آورده‌اند. اگر کسی اهل نقاشی باشد می‌تواند در این منطقه سوژه‌های جالبی برای نقاشی پیدا کند. قبلاً هم به این نکته اشاره کردم که ایرانیان مردمی بسیار با ذوق و سلیقه هستند و به گل و گیاه علاقه دارند و نقاشی‌های گل و بوته، کاشیکاریها و نقوش زیبای قالی‌هایشان و باغهایشان گواه این امر است. منطقه کهرود از نظری دیگر هم برای اروپاییان جالب است و آن این است که هر یک از آنها را بیاد وطن خودشان می‌اندازد. مثلاً سیاح انگلیسی را بیاد زیباترین دره‌های ولز و روس‌ها را بیاد باصفاترین جلگه‌های یرک و قفقاز می‌اندازد. تقریباً کلیه درختان میوه‌ای که در ایران بعمل می‌آیند در اینجا وجود دارند و میوه‌هایشان بسیار آبدار و مرغوب است. فقط درخت تاک که در باغهای شهر اصفهان که از اینجا فاصله چندانی ندارد بخوبی عمل می‌آید، جایش خالی است.

روستای کهرود بر دامنه تپه‌ای قرار گرفته است و باغهایش توسط سنگچین از هم جدا شده و طبقه طبقه بالا می‌روند و به وسیله شبکه‌ای از جویها آبیاری می‌شوند. منبع اصلی آب که به آن «آب کوه میل» می‌گویند از پشت کوه کنار دهکده می‌گذرد و توسط جوی عریض که از وسط سنگها کنده‌اند به اینجا آورده می‌شود.

کاشان در زمینه تولیدات صنعتی هم از شهرت بسزایی برخوردار است و فراورده‌هایش به همه جا صادر می‌شود. پارچه‌های ابریشمین، مخمل، زری، اشیا مسی و فولادی نقره‌کوب، اجناس رنگی و محصولات دیگرش جزو بهترین محصولات صنعتی ایران به شمار می‌رود. هنگام معامله با بازرگانان تهران نهادن عنوان کاشی روی جنس، نوعی تضمین مرغوبیت است. ضمناً در اینجا ذکر این نکته هم ضروری است که در زبان فارسی به موزائیک‌هایی که در مساجد و سایر بناها بکار می‌رود «کاشی» می‌گویند.

از کاشان تا اصفهان، پایتخت شاهان صفوی، شش روز راه است. وقتی از شهر خارج شده و قدم به دشتی برهوت می‌گذاریم که در دو سویش دو رشته کوه کشیده شده، دوباره قله پوشیده از برف دماوند از فاصله دور نمایان می‌گردد.

هر چه جلوتر می‌رویم زمین خشک و خشک‌تر می‌شود. پس از مدتی اسب راندن به محلی می‌رسیم که به آن «گبرآباد» می‌گویند. در کنار راه، سمت راستمان، یکی از زیباترین کاروانسراهای دوران شاه‌عباس قرار دارد. دروازه ورودی این بنای محکم و قدیمی، دارای کاشیکاریهای فوق‌العاده زیبایی است. کتیبه نوار مانند بالای دروازه که از کاشیهای آبی‌رنگ ساخته شده و با خط زرد و سفید رویش نوشته شده، کاملاً سالم مانده است. در طرف راست آن یک کتیبه سنگی به چشم می‌خورد که نوشته‌هایش به فارسی است و نشان می‌دهد که قسمت چپ این کاروانسرا توسط شاه‌عباس ثانی، احداث و تعمیر گردیده است.

خطوط تزئینی این کتیبه‌ها فوق‌العاده دل‌فریب است و نخست به نظر چون اشکال هندسی می‌نماید لیکن اگر انسان خوب دقت کند و با خط فارسی آشنایی داشته باشد به خوبی می‌تواند کلمه «یا علی» را بخواند.

تقریباً پس از یک فرسخ راهیمایی به سمت جنوب به محلی می‌رسیم که شیب راه تند می‌شود. سپس به منطقه‌ای کوهستانی وارد می‌شویم که منظره بدیع و خیال‌انگیزی دارد و به دره باریکی منتهی می‌گردد. در سمت چپ کوره‌راهی مشاهده می‌شود که از میان صخره‌ها پیچ و تاب خوران بالا می‌رود. در حالی که وسط دره یک دریاچه مصنوعی خودنمایی می‌کند. اینک ما به بند مشهور کهرود رسیده‌ایم.

این بنای جالب که کلیه سیاحان از آن تعریف کرده‌اند، در زمان شاه‌عباس اول که خاطرهایش با نزدیک شدن به اصفهان هر دم فزونی می‌یابد، ساخته شده و از یک دیوار غول‌پیکر به قطر ۱۵ الی ۲۰ و ارتفاع ۱۲۰ و عرض ۱۰۰ پا تشکیل می‌شود و مانند پل دو

فرماندهی اشرف قرار داشت، شکست سختی داد. یکی از بناهای دیدنی این دهکده، استخر بزرگی است که دارای نوعی سقف است و آب رود گرگاب در زیر سایه‌اش خنک شده و قابل آشامیدن می‌شود. کنار جاده روبروی یک آسیاب آبی، کاروانسرای باشکوهی دیده می‌شود که توسط شاه‌عباس اول، بنا شده و گذشت ایام و دست ویرانگر انسانها هنوز آن را خراب نکرده است، هر چه که به اصفهان نزدیکتر می‌شویم نام شاه عباس هم که این شهر را پایتخت خود قرار داد بیشتر اهمیت می‌یابد. اغلب کاروانسراهای این قسمت از راه یادگارهایی است که از او بجای مانده است، کاروانسرای دیگری هم وجود دارد که به آن کاروانسرای مادر شاه می‌گویند و توسط مادر شاه‌عباس ساخته شده است. این کاروانسراها که طرز معماری‌شان واقعاً جالب است و هنوز هم مورد استفاده قرار می‌گیرند خاطره دوران شکوفایی ایران را که مدتهاست سپری شده زنده می‌کنند. شاه عباس (۱۶۲۸-۱۵۸۶) یکی از اعقاب شاه اسمعیل صفوی (صوفی) بود که در سال ۱۵۰۲ میلادی امپراطوری ایران را پی افکند و برای خود عنوان شاه را برگزید. شاه عباس فرمانروای مقتدر نیک‌نفس و هنردوستی بود و حفظ و حراست از ایران و رفاه و آسایش اهالی را هدف خود قرار داده بود. دربارش در اصفهان، شکوه و جلال خیره‌کننده دربار یک فرمانروای شرقی را به تمام معنی منعکس می‌کرد. حامی دانشمندان و هنرمندان بود تجارت و صنعت در عهد او چنان رونقی گرفت که امروزه تصورش را هم نمی‌توانیم بکنیم. جمعیت پایتختش اصفهان، به یک میلیون نفر رسید و به حق ملقب به «نصف جهان» شد و آن را پاریس یا لندن آسیا نامیدند. بازرگانان، صنعتگران، هنرمندان و سیاحان از دورترین نقاط جهان، از چین گرفته تا شهرهای کرانه اقیانوس اطلس، به اصفهان می‌آمدند. تعداد زیادی از تجارتخانه‌های بزرگ اروپایی در این شهر شعباتی دایر کردند تا در تجارت جهانی که در شرق مرکز اصلی آن اصفهان بود، شرکتی فعال داشته باشند. براساس این فکر که رونق تجارت آزاد، زیربنای رفاه و آسایش ملت و توسعه و ترقی یک کشور را فراهم می‌سازد و از آن بیشتر برای اینکه اتباع ایران را به جنب‌وجوش وادارد اجازه داد که کلنی‌های خارجی در اصفهان مستقر شوند. در اندک مدتی گرجی‌ها، ارمنیها، یهودیها، هلندیها، فرانسویها و انگلیسی‌ها در پایتخت او که دروازه‌هایش را برویشان گشوده بود شروع به کار کردند. بهترین و دقیق‌ترین تصویر آن دوران را شاردن سیاح فرانسوی از خود بیادگار گذاشته است. وی نخستین بار چهل سال بعد از مرگ شاه عباس کبیر به ایران آمد. مدت شش سال در اصفهان زندگی کرد و نظر به اطلاعات وسیعش از زبانهای شرقی و ژرف‌نگری ذاتی‌اش اثر جامعی در مورد

در ادامه راهمان باید از گردنه دیگری عبور کنیم. بالای این گردنه که وسط سنگهای لغزان پرفیر قرار دارد، چشم‌انداز سحرانگیزی در انتظارمان است. بر دیوارهای عظیم کوه که شیب تندی دارد برف نشسته است. هنگام پایین آمدن از گردنه از کنار تعداد زیادی دره عرضی می‌گذریم. دهکده سو که در پای کوهی قرار دارد از فاصله دور بسان قلعه نظامی مستحکمی که دارای برج و باروست، جلوه می‌کند، داخل دهکده شبیه روستای «یزدخواست» است که در صفحات بعد به توصیفش خواهیم پرداخت. برای ورود به این دهکده قلعه‌مانند که حدود دویست و پنجاه خانوار را درون خود جای داده است باید از دروازه کوتاهی گذشت. اطراف دهکده را باغستانهای سبز و خرم احاطه کرده که از فاصله دور رنگ سبز سیرشان با رنگ قهوه‌ای کوهها تضاد جالبی را پدید آورده است. راه از اینجا تا «مورچه‌خورت» خوب است، یعنی به عنوان یک راه کاروانرو ایرانی، لیکن برای مسافر که سواره حرکت می‌کند و تغییر مناظر طبیعی او را سرگرم و سرزنده نگاه می‌دارد راهی یکنواخت و خسته‌کننده است. مسافرانی که با آنها برخورد می‌کنیم بیشتر دهقان، سرباز یا مأمور دولت هستند که از اصفهان می‌آیند و به تهران می‌روند. عده‌ای هم از تهران یا جاهای دیگر می‌آیند و عازم اصفهان هستند. اگر به یکی از حکام بربخوریم که به سوی محل مأموریتش می‌رود، این فرصت برایمان پیش می‌آید که هنگام ورود به دهکده‌ها، مراسم باشکوه «استقبال» را که برای ادا احترام به افراد مهم به عمل می‌آید، مشاهده کنیم. در اینگونه مواقع اهالی دهکده به پیشواز حاکم می‌شتابند و شالهای گرانبه‌ای را زیر پایش می‌گسترانند و تعدادی قاطر را با انواع و اقسام مواد خوراکی بار کرده و به او تقدیم می‌کنند. معمولاً تعدادی کله قند، چندین بسته چای، بطریهای سبز رنگ آب‌لیمو، نان شیرینی و میوه‌های مختلف جزو اینگونه هدایا است. هنگام ترک دهکده نیز مراسمی بعمل می‌آید که به آن «بدرقه» می‌گویند.

سمت راست راه کاروانرو، نزدیک افق تپه‌ماهورهایی به چشم می‌خورد که در پشتشان رشته کوه طولی، پوشیده از برف قد برافراشته است. اندکی بعد چشم مسافر به قلعه مخروطی‌ای می‌افتد که در کنار راه قرار دارد. در گذشته این قلعه محل استقرار محافظان مسلحی بوده که از سوی حکومت مأموریت داشته‌اند که از کاروانها در مقابل دسته‌های راهزن لُر و بختیاری حمایت کنند.

روستای مورچه‌خورت کنار رودخانه گرگاب واقع شده و شبیه یک دژ نظامی است و حدود هزار خانوار جمعیت دارد. این دهکده رویدادی تاریخی را بیاد انسان می‌آورد. در اطراف این دهکده بود که نادرشاه در سال ۱۷۲۹ میلادی سپاه افغان را که تحت

نیمه‌مخروبه، با وجود این دارای یک کاروانسرای شاه‌عباسی و یک آب‌انبار مربوط به همان دوران است. آب این روستا توسط چند رشته قنات تأمین می‌شود. خوشبختانه تعدادی از این قناتها را خوب نگهداری کرده‌اند و از برکت وجود آنها دهکده گز دهکده‌ای «آباد» است، یعنی روستایی است که در آن کشت و زرع می‌شود. متأسفانه اینطور به نظر می‌رسد که دوران آبادانی این دهکده رو به پایان است زیرا اراضی زیر کشت آن محدود به منطقه کوچکی شده است.

براساس گفته چاروادارها فاصله گز تا اصفهان سه فرسنگ است. چهار ساعت و نیم اسب راندن در دشتی مسطح چندان جالب نیست. به خصوص برای مسافری که توقع دارد در نزدیک اصفهان، پایتخت شاهان صفوی، دهکده‌های ثروتمند، باغهای زیبا، بیشه‌های پردرخت، خلاصه در یک کلمه آبادانی و رفاه حومه یک شهر بزرگ را مشاهده کند. تنها چیزهایی که می‌بینیم کبوترخانه قلعه‌های فروریخته، روستاهای مخروبه، قناتهای خشک شده و آثار ویرانه‌های قدیمی‌تر است. جز اینها تا اصفهان چیزی که قابل توصیف باشد به چشم نمی‌خورد.

سرانجام شهر اصفهان در مقابل دیدگان مسافر نمودار می‌شود. دورنمای شهر با خیابانهای مشجر و باغهای سبز و خرمش و گنبد و مناره‌های مساجد و امامزاده‌های متعددش و برجهای گرد و بام مسطح خانه‌های مرتفع همه چیز را تغییر می‌دهد. اگر پیشنهاد عده‌ای را بپذیریم و اصفهان را با مسکو مقایسه کنیم، بی‌شک این مقایسه به زیانش تمام خواهد شد. زیرا اکنون اصفهان ویرانه بزرگی بیش نیست که صرفاً گذشته بااهمیت و خاطره شکوه سابقش آن را جالب توجه و قابل تماشا کرده است.

ایران به رشته تحریر در آورد که حتی در دوران ما هم مهمترین منبع اطلاعاتی ما در مورد ایران و خصوصیات و طرز فکر و اعتقادات مذهبی مردمانش به شمار می‌رود.

طبعاً بدون راههای خوب، رونق بازرگانی امری غیرممکن است. از این رو شاه عباس برای تسهیل امر حمل و نقل و رونق بازرگانی، در سراسر ایران راههای کثیری احداث کرد و در منازل بین راه هم کاروانسراهای معظمی بنا نمود که دارای تمام آن چیزهایی بود که برای اقامت و امنیت کاروانهای بزرگ ضروری است. حتی اکنون که حدود سیصد سال از تاریخ بنای آنها می‌گذرد و علی‌رغم اینکه حکومتهای بعدی کوچکترین اقدامی جهت تعمیر و مرمت آنها به عمل نیاورده‌اند بهترین مکانهایی هستند که مسافر می‌تواند شب را در آنها به سر برد. یکی از زیباترین کاروانسراهایی که در آن دوران ساخته شده همین کاروانسرای مورچه‌خورت است. اگر روی نقشه ایران محل این کاروانسراها را با علامت مشخص کنیم، به خوبی می‌توانیم راههای مهم تجاری آن ایام را که از پایتخت به ممالک همجوار می‌رفت معلوم نماییم و بدینوسیله تصویری از اوضاع بازرگانی آن دوران بدست آوریم.

منزل بعدی آخرین توقفگاه قبل از اصفهان است قبل از اینکه به خود دهکده برسیم، نخست در فاصله یک فرسخی آنجا به گورستانی قدیمی برمی‌خوریم. سپس باید از روی پلی بگذریم تا به کاروانسرای نیمه‌مخروبه دیگری برسیم که مانند بسیاری از کاروانسراهای این ناحیه بنایش را به مادر شاه (عباس) نسبت می‌دهند و شیوه معماریش بسیار جالب است و پایه‌های آن را تخته سنگهای چهارگوش و محکمی از مرمر سیاه با رگه‌های سفید تشکیل می‌دهد. وجود تعدادی برج دیده‌بانی در اطراف راه نشان می‌دهد که این منطقه چندان امن نیست. در این ناحیه زیاد اتفاق می‌افتد که دزدان و غارتگران لُر و بختیاری کاروانها را مورد حمله قرار می‌دهند و روستاها را به آتش می‌کشند. بدین علت است که به دور دهکده‌ها دیوارهای محکمی کشیده‌اند. راه از اینجا به بعد به دشت شوره‌زاری می‌رسد و مانند راه شوسه صاف و مسطح است.

فقط در بعضی از محله‌ها توسط نهرهای باریکی که آبشان شورمه است قطع شده است. از اینجا می‌توان کوههای کهرود را که نزدیک افق قرار دارد و از زیبایی کم‌نظیری برخوردار است تماشا کرد. حوالی غروب قله مرتفع و پوشیده از برف این کوهها به رنگ صورتی در می‌آید و بعد مدتی باشکوه و زیبایی تمام همچنان می‌درخشد و سپس رفته رفته رنگش تیره شده و در تاریکی شب فرو می‌رود.

سرانجام پس از مدتی به منزلی که گز نام دارد می‌رسیم. گز دهکده‌ایست

گذراندند و به دستور آن فاتح سفاک از سر مقتولین تعدادی کله منار ساختند که تا مدت‌ها بعد از مراجعت وی همچنان برپا بود.

دو قرن سپری شد تا اینکه اصفهان دوباره به شکوه و جلال و بزرگی و ثروت گذشته دست یافت. شاه عباس اول که قبلاً درباره‌اش صحبت کردم و جانشینانش این شهر را به اوج شکوفایی رساندند و آن را با احداث بناهای زیبایی آراستند که در دوران ما هم موجب شهرت این شهر هستند و جهانگردان زیادی را از دورترین نقاط اروپا به اینجا می‌کشاند. در زمان شاه عباس مسیحیانی که به اینجا می‌آمدند با روی باز پذیرفته می‌شدند. حتی برای سکونت آرامنه محله مخصوصی به نام جلفا اختصاص یافت. روحانیون کاتولیک به اصفهان آمدند تا به مذهب خود خدمت کنند و دیانت مسیح را در میان مهاجران محفوظ نگاهدارند.

متأسفانه در سال ۱۷۲۳ میلادی ضربه مهلکی بر اصفهان وارد آمد. در این سال افغانها از شرق به ایران هجوم آوردند و نخست ایالات شرقی این کشور را تسخیر کردند و سپس به طرف اصفهان روی آوردند و شهر را محاصره نمودند. این محاصره ماهها طول کشید. در این مدت هیچ آذوقه‌ای وارد شهر نمی‌شد. شهر دچار قحطی و گرسنگی وحشتناکی گردید. توصیف وضع اصفهانیان در زمان این محاصره و قحطی انسان را بی‌اختیار به یاد مصائب یهودیان به هنگام محاصره اورشلیم توسط تیتوس می‌اندازد. کسانی که فرار را بر گرسنگی ترجیح می‌دادند و از شهر خارج می‌شدند و به دست افغانان بی‌رحم می‌افتادند به شکل سبعانه‌ای به قتل می‌رسیدند.

از آن تاریخ اصفهان رو به ویرانی نهاد. بازرگانان ثروتمند ارمنی شهر را ترک کردند، شعبات تجارتخانه‌های اروپایی بعد از آنکه ناچار شدند باج کلانی به فاتحان افغان پردازند دفاتر خود را بستند. آنچه را که دشمن خارجی نتوانسته یا نخواسته بود از بین ببرد، در جنگهای داخلی که پس از آن بر سر تصاحب تاج و تخت درگرفت، توسط افراد خودی از بین رفت. و رفته رفته پایتخت صفویان تبدیل به شهری درجه دوم شد. بخصوص پس از روی کار آمدن سلسله قاجار که تهران را پایتخت خود نمودند، اصفهان بکلی اهمیتی را از دست داد. اصفهان که یادگارهای تاریخی بیشماری از دوران درخشان گذشته دارد اکنون حاکم‌نشین یکی از ایالات ایران است که توسط شاهزاده ظل‌السلطان اداره می‌شود. شاهزاده از اصفهان که آن را مقر خود ساخته بر شهرهای یزد، گلپایگان، خوانسار، اراک، بروجرد، لرستان، عربستان و کرمانشاه که تحت حکمرانی قرار دارد شخصاً فرمان می‌راند و پسرش جلال‌الدوله را به حکمرانی ایالت

## اصفهان - اصطخر - شیراز

اصفهان یا سپاهان که معنای لغویش تقریباً «محل سپاه» است، پیشینه‌ای کهن دارد. بطلمیوس مؤلف المجسطی نام یکی از شهرهای ایران را اسپادان ذکر می‌کند. از این مطلب می‌توان نتیجه گرفت که این شهر در قرن دوم میلادی وجود داشته است و ظاهراً آنقدر مهم بوده است که آن دانشمند آن را قابل ذکر دانسته و موقعیتش را تعیین کرده است. خود ایرانیان درباره بانی آن اختلاف نظر دارند. عده‌ای جمشید شاه افسانه‌ای ایران و عده‌ای اسکندر مقدونی و گروه دیگری شخص دیگری را بانی آن می‌دانند. موقعیت جغرافیایی‌اش، قرار داشتن کنار رودخانه‌ای پر آب، هوای مطبوع و خاک حاصلخیزش، احتمالاً از زمانهای بسیار قدیم، مهاجران را بسوی خود می‌کشانده است. اما اینکه این شهر دقیقاً در چه تاریخی بنا گردیده است هنوز مشخص نشده است.

منابع اسلامی می‌گویند که اصفهان در آغاز از دو شهر یا دو محله بزرگ تشکیل می‌شده که یکی شهر اصلی (به عربی مدینه و به فارسی شهرستان) و دیگری محله یهودیان یا یهودیه بوده است، در کتب تاریخی آمده است که بخت‌النصر پادشاه بابل، یهودیان را از وطنشان به ماد تبعید کرد و بخش بزرگی از آنان را در یکی از محله‌های اصفهان موسوم به «شهر یهود» (یهودیه) مسکن داد. در حقیقت امروزه هم یهودیان زیادی در اصفهان زندگی می‌کنند، هر چند علت این امر باید بیشتر ناشی از دعوت شاه‌عباس از کلنی یهودیان برای سکونت در پایتخت باشد تا مسأله تبعید یهودیان توسط بخت‌النصر. مورخان شرقی به شیوه همیشگی‌شان با اغراق‌گویی در مورد بزرگی و آبادانی و ثروت اهالی اصفهان قلم‌فرسایی کرده‌اند و می‌گویند که در قرن دهم میلادی طول حصارش به ۲۱ هزار پا می‌رسیده و شهری بسیار آباد و ثروتمند بوده است. تا اینکه در سال ۱۳۸۷ میلادی سپاهیان تیمور لنگ آن را تسخیر کردند و اهالی را قتل عام نمودند و بدون اینکه بین پیر و جوان، زن و مرد تفاوتی بگذارند عده زیادی را از دم تیغ

بزرگی است که به دورش نرده‌ای مشبک تعبیه شده و بر پایه‌ای سنگی استوار گردیده است. سوراخ کوچکی در وسط نرده وجود دارد که از آن شخص می‌تواند به وسیله پیاله‌ای که به زنجیری متصل است از مخزن آبی که در وسط آن است آب بردارد و بیاشامد. سقاخانه که شبیه «سیل» یا چشمه‌های عمومی شهرهای عربی است در اکثر خیابانها و بازارهای اصفهان به چشم می‌خورد. اینها آثار عام‌المنفعه‌ای هستند که به همت افراد خیر بنا گردیده است. منظره باغهای سلطنتی و عمارت‌های زیباشان در وسط شهر، که به تنهایی ارزش آن را دارند که انسان از اروپا برای دیدنشان به اصفهان بیاید از دور نمایان می‌شوند. سر در زیبایی که عرض و طول با عظمتش انسان را به یاد مدخل پاره‌ای از معابد مصر می‌اندازد، دروازه اصلی ارک سلطنتی را تشکیل داده است. نمای این سر در با کاشیهای لاجوردی که رویشان اشکال تزئینی زیبایی نقش شده درخششی خیره‌کننده دارد. آنسو خیابان مشجر عریضی قرار دارد که چنارهای غول‌پیکرش به مراتب از چنارهای تهران شکیل‌تر و قطورتر هستند. قطر بزرگشان از سن زیادشان حکایت می‌کند. بر بدنه سفید متمایل به خاکستری آنها هم چون چنارهای «دارالخلافة» کلمه «یا علی» را که حک کرده‌اند.

این درختان شکیل را نزدیک هم و با فواصل معینی در وسط خیابان کاشته‌اند و شاخ و برگ پریشان در وسط این خیابان عریض سقف ستبری ایجاد کرده که در فصول گرم از حرارت هوا می‌کاهد. در دو طرف این خیابان دو رشته جوی می‌گذرد که از قطعه سنگهایی که به شکل ماهرانه‌ای تراشیده و کنار هم نصب شده‌اند تشکیل می‌شود. اطراف این جویها هم دوردیف دیگر درخت کاشته‌اند. این جویها به جای آب زلالی که در گذشته در آنها جریان داشته اکنون انباشته از برگهای خشک و زرد است.

اگر از باغ بزرگی که در طرف راستمان قرار دارد بگذریم به یکی از بناهای سحرانگیز دوران درخشان صفوی می‌رسیم که در زمان ما از آن به عنوان محل سکونت سفرای خارجی و میهمانان عالیقدر استفاده می‌شود. این بنا و باغهای اطرافش متعلق به دولت است و به آن «عمارت هشت بهشت» می‌گویند. در یکی از این هشت بهشت قصری وجود دارد که حدود یکصد پا ارتفاع دارد و یکی از شاهکارهای معماری ایران به شمار می‌رود و شاه سلیمان (۱۶۹۴-۱۶۶۶) آن را ساخته است. با وجودیکه اکنون بسیاری از تزئینات داخلی آن از بین رفته و گذشت ایام آن را فرسوده و کم‌رنگ کرده، معهذ بقدری زیبا و دل‌فریب است که تماشاکننده را برای مدتی مات و مبهوت می‌سازد. به این قصر «بلبل بهشت» می‌گویند و دارای تالار بزرگی است که شاردن شرح جالبی از آن بیادگار

فارس که مرکزش شیراز است منصوب کرده است. این پدر و پسر در سراسر جنوب ایران به عنوان نایب شاه عمل می‌کنند در حالیکه شمال کشور و پایتخت مستقیماً توسط شاه اداره می‌شود.

من چند بار کوشیده‌ام که تأثیری را که تماشای شهرهای ایران، به استثنای تهران، بر بیننده تازه‌وارد می‌گذارد تشریح کنم. وقتی وارد یکی از شهرها می‌شویم نخست چشممان به خانه‌ها و مساجد و بناهای مخروبه می‌افتد در کنار این خرابه‌ها گهگاه به خانه مسکونی آبادی هم برمی‌خوریم. دیدن این خرابه‌ها این فکر را در انسان تولید می‌کند که گویا به مرور زمان از جمعیت شهر کاسته شده و اهالی خود را به مرکز شهر عقب کشیده‌اند. حتی اصفهان همین تصویر را با مقیاسی بزرگتر ارائه می‌دهد. وقتی وارد شهر می‌شویم برخلاف انتظارمان بجای دیدن آبادانی و شکوه و جلال چشممان به خانه‌ها و مساجد مخروبه و نیمه‌مخروبه می‌افتد که فقط از روی موقعیت‌شان می‌توان وضع سابقشان را حدس زد.

دیدن ابنیه و آثار باشکوه قدیمی که گهگاه از میان خرابه‌ها رخ می‌نمایند، جز اینکه بر تأسف بیننده بیفزایند تأثیر دیگری ندارند. تعداد خانه‌های آباد، در میان خیل عظیم ویرانه‌ها بقدری ناچیز است که نمی‌تواند تصویر غم‌انگیز دوروبرمان را زائل کند. طاقهای دروازه‌های قدیمی در وسط دیوارهای سنگی فرسوده قرار دارد و از کاشیکاریهای نمایشان تقریباً چیز قابلی بر جای نمانده است و بر قسمتهای سالم آنها هم آثار ویرانگریهای وحشیانه‌ای که این شهر قدیمی، در تاریخ پرنشیب و فرازش بارها شاهد آن بوده نمودار است.

وقتی از خیابانهای قدیمی که محلات مخروبه حومه شهر را به مرکزش متصل می‌کند جلو می‌رویم رفته رفته از تعداد خانه‌های مخروبه کاسته و به خانه‌های آباد و مسکونی اضافه می‌شود. هر چه به مرکز شهر نزدیکتر می‌شویم آثار حیات بیشتر مشاهده می‌شود. سرانجام به مدخل بازاری سرپوشیده می‌رسیم. اگر هنگام عبور از معبر تاریک بازار به اطرافمان نظری نیفکنیم، خیابانهای فرعی متعددی را می‌بینیم که در کنارشان خانه‌های معظمی ساخته شده است. نخست دو نوع بنا که معماریشان با سایر بناها تضاد آشکاری دارد، جلب توجه می‌کند یکی از آنها بنای جالب کوچکی است شبیه به پایون که در آنجا اذان می‌دهند و معمولاً آن را روی سقف مساجد و مدارس، به ویژه بالای سر در اصلی آنها، می‌سازند و از چهار ستون چوبین و سقفی چینی تشکیل می‌شود و دیگری موسوم به سقاخانه یا مخزن آب آشامیدنی است که شبیه صندوق چهارگوش

می‌شود. بی‌شک آب و هوای این اقلیم در ایجاد این حال و هوای عاشقانه در انسان بی‌تأثیر نیست. بطور کلی باید گفت که این کاخها با اینکه از بعضی جهات به کاخهای کاغذی می‌مانند و استحکام چندانی ندارند ولی از قصرهای ما بسی زیباتر و دلنشین‌ترند.

حدود دویست سال بعد از شاردن من در نخستین سفرم به ایران، در یکی از همین صد اتاق کوچک که وی درباره‌شان با شگفتی سخن می‌گوید، اقامت کردم و می‌توانم با اطمینان بگویم که نوشته‌های این سیاح پروتستان فرانسوی، به هیچ وجه اغراق‌آمیز نیست. همینطور باید اضافه کنم که به خصوص سقف گنبد تالار اصلی همینطور سقف اتاقهای جنبی از نظر معماری و تزیینات شاهکار بی‌نظیری است. تزیینات سقف به گونه‌ای است که گنبد آسمان را به نمایش درآورده است و در سمت‌الرأس خورشید و در آنسو ماه تمام نقش گردیده و دور تا دور صور فلکی به فواصل معین قرار دارند و با خطوط تخیلی که در عین حال به عنوان اجزای طاق هم مورد استفاده قرار گرفته به یکدیگر متصل شده‌اند. درخشش آئینه‌ها با قابها و قرنیزهای طلائی به این مکان جلوه خاصی بخشیده است. تصاویر نیم‌تنه و تمام قد دختران و پسران، گلها و پرندگان رنگارنگ همراه با اشکال تزیینی و خطوط پیچ‌درپیچ زیبا با طرحها و نقش‌های گوناگون و هماهنگی بین آنها نشان می‌دهد که سازندگان این قصر از ذوق و سلیقه و ابتکار فوق‌العاده‌ای برخوردار بوده‌اند.

دویست سال پیش از تالار اصلی این عمارت برای پذیرایی‌های مجلل استفاده می‌شده است. تابستانها بخاطر وجود چنارهای پرشاخ‌وبرگی که بر محوطه خارج قصر سایه می‌اندازند بسیار خنک و مطبوع است به طوری که انسان از اقامت در آن لذت می‌برد. این عمارت نشان می‌دهد که شاه سلیمان فردی با ذوق و سلیقه بوده است، در نزدیک «عمارت بهشت» حوضها و فواره‌هایی تعبیه شده که برای رسیدن به آنها باید از پله‌های عریضی که تماماً از سنگ ساخته شده پائین رفت.

حرکت از این قصر و رفتن به طرف مرکز شهر، از طریق باغهای سلطنتی، گذشته درخشان اصفهان را به یاد مسافر می‌آورد. در میان انبوه درختان چنار بناهای سحرانگیزی قرار دارند که توسط راههای پر پیچ و خم به هم مرتبط هستند. برای دیدن این بناها باید حتماً از راهنمایی افراد محلی استفاده کرد، در غیر این صورت انسان در این راههای پرپیچ و خم گم خواهد شد.

یکی دیگر از بناهای جالب و دیدنی که هنگام گردش در این محل با آن مواجه

گذاشته است و نظر به اینکه او با بانی این محل همعصر بوده است، بجاست که برای توصیف آن، در اینجا رشته کلام را به دست او بدهیم.

وی می‌گوید که این تالار که قطرش تقریباً ۶۰ پاست به شکل یک هفت ضلعی نامنظم ساخته شده و دارای هفت دیوار است که دیوار عقبی عریض‌تر از سایر دیوارها است. در قسمت وسط یک گنبد منکسر را تشکیل می‌دهد که ارتفاع آن ۱۸ تا ۱۶ تراز\* است و روی ستونهای دیواری قوسی شکل که تعدادشان به اندازه زاویه‌ها است قرار گرفته است و تماماً با سقف خاتم‌کاری پرنقش نگاری پوشانده شده است. دیوار گرداگرد آن به دو طبقه تقسیم شده به شکلی که در اطراف دالان‌هایی پدید آمده است. در آنجا صد جایگاه و اتاق کوچک وجود دارد که در دنیا با شکوه‌تر از آنها یافت نمی‌شود. این اتاقها کاملاً منظم و مرتب هستند و به اندازه کافی نور می‌گیرند. آنهم به قدری که روشنایشان برای جشن‌ها و شادمانی‌هایی که جهت آنها این اتاقها ساخته شده‌اند، کفایت می‌کند. در ضمن هیچیک از این جایگاه‌ها خواه از حیث شکل و نما و خواه از لحاظ سبک معماری و تزیینات و ابعاد به هم شبیه نیستند. هر جا یک چیز نو و متفاوتی وجود دارد. در یکجا بخاری ساخته شده در جای دیگر حوض و فواره تعبیه گردیده است که آب آن بوسیله لوله‌هایی که در ستونها کار گذاشته‌اند هدایت می‌شود. این تالار شگفت‌انگیز دارای اتاقها و دالانهای پیچ در پیچی است و انسان ممکن است در طبقه فوقانی گم شود زیرا پله‌کانها در جاهایی ساخته شده‌اند که پیدا کردنشان دشوار است. گرداگرد قسمت پایین به بلندی ۱۰ پا پوشیده از سنگ یشم است. طارمی‌ها از چوب زرنگار، چارچوب پنجره‌ها از نقره و شیشه‌ها از بلورها یا از جامه‌های شیشه‌ای رنگارنگ است. درباره تزیینات نمی‌توان این آمیزه شکوه و ظرافت را توصیف کرد. هر کجا نظر بیندازیم طلا و لاجورد به چشم می‌خورد. در میان نقاشیهای این عمارت، تصاویر افراد برهنه و مناظر فرح‌انگیز بیشتر دیده می‌شود به ویژه با آئینه‌های بلورین که در اطراف کار گذاشته شده تماماً مظهر زیبایی و سرور شگفت‌آوری است. اتاقهای کوچکی وجود دارد که سراسر دیوارهایشان و تمام سقف گنبدی شکلشان پوشیده از آئینه است.»

شاردن در پایان شرح و توصیف این بنا صمیمانه اقرار می‌کند که هنگام گردش در این محل که در اصل برای جشن و سرور و لذت بردن ساخته شده است، همچنین وقت عبور از این اتاقها و درگاه‌ها آدمی چنان تحت تأثیر قرار می‌گیرد که واقعاً از خود بی‌خود

\* تراز (Toise) واحد طول برابر با ۱/۹۴۹ متر. م.

آوازخوانان او و میهمانانش را سرگرم کرده‌اند. همه صورتها به دقت کشیده شده و هر یک برای خود پرتره‌ای است، تأکید در همه جای تصویر یکسان است حتی جزئیات لباسها و سلاحها و ظروف و نقوش روی آنها با دقت تمام و با وفاداری کامل به اصل طراحی و رنگ آمیزی شده است و به همین علت برای مطالعه صنایع آن دوران اهمیت خاصی دارند. چقدر همه چیز با دوران کنونی فرق داشته است! نه فقط از لحاظ شکوه و جلال دربار اصفهان، بلکه از حیث تسامح و تساهلی که نسبت به عقاید مذهبی وجود داشته است. شاه حامی اسلام و قرآن، در مجلسی که بیشتر اعضایش از معتقدان سایر ادیان و مذاهب هستند آشکارا شراب می‌نوشد! ظاهراً شور و هیجان و شادمانی زیادی در این اتاقها حکم فرما بوده است، اتاقهایی که ایرانی امروز غمگین و تنها به آنجا قدم می‌گذارد و حتی جرأت نمی‌کند که سرش را برای تماشای تصاویر چهره‌های شاد و خندانی که یادآور رفاه و آسایش و خوشبختی اصفهان آن دوره است بلند کند. امروزه نقاشان ایرانی از روی این نقاشی‌ها به اندازه‌های کوچکتر، پیوسته کپی می‌کشند و جلد کتابها، قاب آئینه‌ها، قلم‌دانها و از این قبیل اشیاء را با این تصاویر مزین می‌کنند.

پرده‌ها و فرشها همان پرده‌ها و فرشهای ابریشمین قدیمی است، وقتی من از آنجا بازدید می‌کردم مشغول تمیز کردنشان بودند. طبعاً در اثر مرور زمان کهنه و رنگ و رو رفته شده‌اند لیکن اصالت خود را حفظ کرده‌اند. در این فرشها و پرده‌ها، تصاویری وجود دارد که آنها را به صورت گویبن‌های اصیل درآورده است.

به گفته سیاحان خارجی شاه عباس و جانشینانش در اینجا بار می‌داده‌اند. شاردن می‌گوید که «مجلل‌تر و باشکوه‌تر از باری که شاه ایران در این تالار برگزار می‌کرد، هیچ کجا نمی‌توان یافت. روی تخت شاه که بسان تخت‌های هندی شبیه تخت‌خواب ساخته شده، چهار بالش بزرگ مرصع به مروارید و جواهرات قرار دارد. خواجگان سفیدپوست، پسران زیبارو، پشت تخت شاه بصورت نیمدایره می‌ایستند و چهار خواجه بزرگسال سلاحهای گرانقیمت و جواهرنشان را به دست می‌گیرند. بلندپایه‌ترین رجال کشور روی صفا‌ای که تخت شاه روی آن قرار گرفته می‌نشینند. کسانی که مقامشان یکدرجه پائین‌تر است روی صفا پائین‌تری جای می‌گیرند. اصیلزادگان جوان و تمام کسانی که در حضور شاه اجازه نشستن ندارند، دورتر از جایگاه نزدیک نوازندگان سرپا می‌ایستند. سرانجام خدمتکاران در باغ به فاصله چند قدم از پله‌ها، روبروی شاه قرار دارند.»

از سمت باغ به درها و راهروهایی می‌رسیم که همگی سنگفرششان خوب می‌باشد و

می‌شویم، قصر زیبای «چهل ستون» است که جهانگردان زیادی از آن دیدن کرده و به توصیفش پرداخته‌اند. این بنای شکوهمند در وسط باغی قرار دارد و ارتفاعش به اندازه چنارهایی است که پیرامونش را گرفته‌اند. اگر از فاصله دور به آن بنگریم، مثلاً از آنسوی استخر بزرگی که مقابلش ساخته شده و اکنون اغلب خالی از آب است، منظره این تالار ستون‌دار که سه طرفش باز است، بسی زیباتر و مجلل‌تر می‌نماید و از دیدن آن انسان در تخیلات شیرین فرو می‌رود و بسان افسانه‌های هزار و یک شب بناگاه احساس می‌کند که در سرزمین عجایب قرار دارد.

این بنا که قسمتی از آن با سنگهای قیمتی و قسمتی دیگر با چوب ساخته شده روی سکویی به ارتفاع پنج پا قرار دارد و در اصل یک ایوان ستون‌دار و سرپوشیده است. عرضش بیش از صد پاست و سقفش توسط هیجده ستون به ارتفاع سی پا که مانند میخ در زمین فرو رفته نگهداری می‌شود.

به همان اندازه که سرستونهای ستونهای ایرانی، بخصوص ستونهایی که سطوحشان را با آئینه می‌پوشانند، شکیل و خوش‌ترکیب است به همان قدر پایه ستونها که از کنده درخت تراشیده می‌شوند خشن و زمخت است. حتی پایه بعضی از ستونها هم که از سنگ مرمر تبریز است و آنها را شبیه مجسمه شیر می‌تراشند چندان جالب نیست. در قصر چهل ستون هم پایه بعضی از ستونها چندان خوش قواره نیست. آئینه‌کاری این ستونها که هنر زیادی در آنها بکار رفته در آب زلال حوضهای کوچکی که در ایوان تعبیه کرده‌اند انعکاس جالبی پیدا می‌کند. تعداد این ستونها همانطور که گفتیم ۱۸ عدد است که با تصویرشان در آب استخر ۳۶ می‌شود و اگر مانند ایرانیان عدد چهار را هم به آن بیفزاییم تعدادشان به چهل عدد می‌رسد و می‌توانیم علت نامگذاری این بنا را دریابیم.

نشستن در این ایوان بخصوص در تابستان به علت موقعیت‌اش که در وسط درختان انبوه و گل و گیاه قرار گرفته و از سه طرف باز است بسیار مطبوع می‌باشد از دری که در وسط دیوار روبرویی قرار دارد به تالارها و اتاقهای متعددی می‌رویم که هر یک دارای تزئینات دلفریب و نقاشیهای دیواری زیبایی است. بهترین و بزرگترین تالار شصت پا طول و سی پا عرض دارد و روی دیوارهایش چهار نقاشی بزرگ دیده می‌شود که مطابق ذوق و سلیقه هنرمندان آن دوران تصویر شده است. یکی از آنها شاه‌عباس را در میدان جنگ با سپاهیان از یک نشان می‌دهد. در تصاویر دیگر شاه در مجلس بزم نشسته است. شاه عباس با سیبلهای بلند و سیاهش در میان خویشاوندان و درباریان و سفرای خارجی، یعنی فرستاده سلطان عثمانی و سفیر مغول کبیر تصویر شده است، رقاصان و

اصفهان عریض و با استحکام ساخته شده و چهارسوقهای زیبا با سقفهای بلند و گنبدی شکل دارد و در فواصل مختلف در معبر اصلی دروازه‌های بزرگی به آن باز می‌شود که متعلق به سراهایی است که در آنجا بازرگانان به داد و ستد مشغولند.

در میان اجناس و کالاهایی که در بازار اصفهان عرضه می‌شود کمتر به کالایی برمی‌خوریم که آن را در تهران یا سایر شهرها ندیده باشیم. اصفهان در زمینه کارهای دستی و هنری، هنوز هم شهرت بسزایی دارد و در اصل مرکز نقاشان ایران به شمار می‌آید. آنان روی انواع پارچه، روی مقوا، قاب آینه و حتی قلمدان نقاشی می‌کنند هر چند متأسفانه اکنون نقاشیهایشان بیشتر جنبه قالبی و کپی پیدا کرده است.

من به عنوان یک هنردوست، فرصت آشنایی با صنف نقاشان اصفهان را از دست ندادم. آنها اغلب در آتلیه‌های کوچک که در بالاخانه‌های کاروانسراها واقع است نشسته و با پشتکار مشغول نقاشی بودند. نزد آنها کارهای جالبی مشاهده کردم ولی مذاکره مقدماتی درباره خرید چند نمونه از آثارشان به نتیجه‌ای نرسید زیرا آنان بعنوان یک اصفهانی اصیل، بالاترین قیمت‌های ممکن را مطالبه می‌کردند. مثلاً برای کاری که من بعداً با پرداخت یک سکه آن را خریدم نخست ده سکه یا بیشتر از آن می‌خواستند.

در ایام ما دو صنعت دیگر هم در اصفهان رواج دارد و در میان اروپاییان خریدارانشان زیاد است. فلزکاران کپی‌های خوبی از روی سلاحهای قدیمی ایران نظیر کلاه‌خود، سپر، تبرزین، نیزه و زوبین و درفش با فولاد زرکوب می‌سازند. همچنین کارهای برنجی مجوف و مشبک بصورت ظروف تزئینی و غیرتزئینی مانند سه پایه و پایه چراغ و مجسمه چهارپایان و پرندگان (بویژه طاووس و بوقلمون) ساخته می‌شود. کاشی بالعب سفید و آبی و با نقوش برجسته، هنوز هم در بسیاری از کارگاههای هنری اصفهان تولید می‌شود. گو اینکه آثارشان با آثار استادان قدیم قابل قیاس نیست.

اصفهانیان از نظر شکل و قیافه چندان تعریفی ندارند. در چهره پهن و درشت اصفهانی نشانه‌هایی از خصوصیات نژاد آسیای شرقی که به زیبایی ایرانیان آسیب رسانده بخوبی مشهود است چهره بیضی، دماغ دراز که در قسمت پائین پهن شده، لبهای اندکی کلفت و برجسته، به نظر من از مختصات قیافه اصفهانی اصیل است. حتی از نظر شخصیت هم صفات چندان برجسته‌ای ندارند که بتواند جبران این عیب را بکند. اصفهانی طبعاً به عنوان یک شهرنشین از خودراضی، مغرور، خودپسند، عجول و خلاصه غیرقابل تحمل است. به علاوه حراف و مانند بسیاری از هموطنانش لافزن و دروغگوست. کینه و دشمنی عجیبی بین آنها و شیرازها وجود دارد. بغض و نفرت

سرانجام به دروازه بزرگ و باشکوهی منتهی می‌شود که بالای آن ایوانی مسقف و یک کلاه‌فرنگی جالب و بامزه وجود دارد که به میدان شاه مشرف است. ایرانیان به این درگاه احترام زیادی می‌گذارند. قداست اینجا انسان را به یاد دروازه منجی کاخ کرملین در مسکو می‌اندازد که در مقابلش روس و غیرروس باید برای ادای احترام کلاه را از سر بردارند. نمی‌دانم چرا دروازه «عالی‌قاپو» در اصفهان، همچون دروازه کرملین، چنین قداستی کسب کرده است. هنوز هم مردم به این دروازه احترام می‌گذارند و حتی پادشاهان ایران هم هیچگاه سواره از زیر آن نمی‌گذرند بلکه از اسب فرود آمده و پیاده عبور می‌نمایند. اگر مجرمی خو را به اینجا برساند دیگر احدی نمی‌تواند مزاحم او گردد زیرا این دروازه یک بست به شمار می‌رود.

دروازه فوق‌الذکر به میدان چهارگوش وسیعی باز می‌شود که طولش به مراتب از عرضش بیشتر است و به «میدان شاه» شهرت دارد. این نام از هر جهت برازنده این میدان باشکوه است. طول میدان تقریباً هزار پا و عرضش کمی بیش از سیصد پا است و توسط دیواری احاطه شده است. در پشت این دیوار بناهای عالی، قصرها و مساجد و مناره‌ها که دارای کاشیکاریهای دلفریبی هستند، قد برافراشته است.

توصیف این بناها کاری است عبث زیرا ما چیزی نداریم که بتوانیم این آثار را با آن مقایسه کنیم. اینجا به معنای واقعی کلمه شاهکارهای معماری هستند. بناهایی که انگار از دنیای خیال بیرون آمده و جامه حقیقت پوشیده‌اند. این میدان بزرگ که در گذشته میدانی پر رفت و آمد بوده و در آنجا اسب سواری و چوگان بازی می‌کرده‌اند و در گوشه‌ای از آن صنعتگران و دستفروشان به داد و ستد مشغول بوده‌اند، امروزه خلوت و متروک و مرده است. اکنون نزدیک دهانه بازار که به این میدان باز می‌شود دستفروشان اجناس خود را عرضه می‌کنند. در وسط میدان هم سکویی ساخته‌اند و در کنارش تیری به زمین فرو کرده‌اند که به شکل غم‌انگیزی خودنمایی می‌کند. جنایتکاران و محکومان را در اینجا به دار می‌آویزند. در ایام قدیم از این تیر که بالای اشیا قیمتی می‌آویختند به عنوان نشانه تیراندازی استفاده می‌شده است. هنوز هم چون دوران باستان، در ایران به مهارت در فن تیراندازی بسیار اهمیت داده می‌شود. برای شکارچیان و تیراندازان ماهر ایرانی زدن تخم مرغ یا سکه‌ای که به هوا پرتاب شده باشد کار چندان دشواری نیست و شمار تیراندازانی که از چنین مهارتی برخوردارند، نسبتاً زیاد است.

بازار شهر که برای عبور از آن بیش از چهار ساعت وقت باید صرف کرد، از میدان شاه شروع شده و به صورت پیچ در پیچ در بیشتر نقاط شهر گسترش می‌یابد. بازار



گردیده است. این دیوارها، ضخامتشان شش پا و ارتفاعشان به چهارده الی پانزده پا می‌رسد و در سراسر درازا از یک سو تا سوی دیگر مشبک هستند. بالای آنها لبه برجسته یا طارمی مشبکی قرار دارد که بلندیش سه پا و از آجرهای چهارگوش پدید آمده است. بالای دیواره پل چون دالان یا مهتابی درازی می‌باشد و از طریق برجهای کنار می‌توان به آنجا صعود کرد، بعلاوه این دیوارها با پنجره‌ها یا غرفه‌هایی طاقی شکل به بلندی تمام دیوار آراسته شده است. در آنجا می‌توان به تماشای رودخانه پرداخت و همچنین هوای تازه استنشاق کرد. در هر طرف پل چهل تا از این پنجره‌ها وجود دارد که بیست‌تایشان بزرگ و بیست‌تایشان کوچک است. درست در وسط پل دو اتاق کوچک وجود دارد که به طرف آب تعبیه شده است. با پائین رفتن از چهار پله داخل آنها می‌شوند. در آنجا می‌توان آب را اگر بالا باشد با دست لمس کرد.

تا اینجا توصیف من فقط شامل قسمت فوقانی این پل شکوهمند می‌شد که روی سی و چهار چشمه قرار گرفته است. چشمه‌های فوق را از یک سنگ خاکستری رنگ ساخته‌اند که از مرمر سخت‌تر است و خیلی صاف تراشیده نشده‌اند و روی پایه‌ای که عریض‌تر از پل است و از همین نوع سنگ ساخته شده و از هر دو طرف ده قدم جلو می‌رود، استوار گردیده است. روزنه‌هایی شیبه به کاریز در دو انتها و در وسط پایه تعبیه شده است، بطوری که وقتی آب پائین باشد بسادگی می‌توان روی پایه مذکور بدون اینکه خیس شد به قدم زدن و گشت‌وگذار پرداخت، زیرا تمام آب رودخانه از روزنه‌های فوق‌الذکر می‌گذرد. پهنای چشمه‌ها سراسر شکافته است و به فاصله هر دو قدم، سنگهای بزرگ چهارگوشی قرار دارد که ارتفاعشان نیم تراز\* است، به طوری که می‌توان با پریدن از روی یک سنگ به روی سنگ دیگر، خود را به آنسوی رودخانه رساند. علاوه بر اینها، دالان باریکی هم بر بالای چشمه‌ها در قسمت کنار، تعبیه گردیده است. بدین شکل هشت نفر می‌توانند در آن واحد از راههای مختلف از این پل شگفت‌انگیز بگذرند. معمولاً آن را پل جلفا می‌نامند زیرا شهر را با جلفا، شهرک ارمنی نشین نزدیک اصفهان وصل می‌کند. اما به پل الله وردیخان که بانی آن بوده هم شهرت دارد. فراموش کردم بگویم که قسمت فوقانی پل از طریق پله‌هایی که در چشمه‌ها تعبیه شده می‌توان تا سطح آب فرود آمد.»

پلی که شاردن چنین با دقت به توصیفش پرداخته به شکل معجزه‌آسائی سالم مانده

\* تراز برابر با ۱/۹۴۹ متر است. م

متقابل به حدی است که وقتی به هم می‌رسند اغلب کارشان به فحش و ناسزا و کتک‌کاری می‌کشد.

خیابان دولت که در اواخر قرن شانزدهم میلادی بوسیله شاه عباس اول احداث شده، عرضش ۶۳ قدم بزرگ و طولش ۷ هزار پاست. البته با احتساب طول پلی که در انتهای آن قرار دارد و من بزودی درباره‌اش سخن خواهم گفت. در وسط این خیابان حوضهای بزرگ با فواره‌هایی تعبیه گردیده که آنها را با قطعه‌سنگهایی به هم متصل کرده‌اند. در فواصل معین بین آنها گل و گیاه کاشته‌اند. در اطراف این بولوار زیبا چند ردیف درخت چنار قرار دارد. این خیابان قصرهای سلطنتی میدان شاه را مستقیماً به آنسوی زاینده‌رود متصل می‌کند و در دو طرفش باغهای مجلل و عمارتهای عالی و مدارس مذهبی که سردرهایشان دارای کاشیکاریهای زیبایی است دیده می‌شود. توصیف زیبایی‌های این خیابان از عهده من خارج است و این کار باید به قلم یک شاعر توانا صورت گیرد.

پس از مدتی اسب راندن با قدمهای آهسته در خیابان چهارباغ و تماشای بناهای زیبا و دلفریبی که در سمت چپ و راستمان قرار دارند سرانجام می‌رسیم به پلی که از حیث شکوه و عظمت و شیوه معماری گل سر سبد تمام بناهایی است که تاکنون در سرزمین آفتاب دیده و به تعریف و تحسین‌شان پرداخته‌ایم. این پل حتی با ساختمانها و بناهای کنونی ایران هم قابل قیاس نیست. شاردن که آن را اندکی بعد از اتمام بنایش دیده با دقتی بی‌نظیری آن را توصیف کرده است و من وقتی نوشته‌ام او را می‌خوانم و با آنچه که پیش رویم هست مقایسه می‌کنم می‌بینم که این پل بعد از چند قرن هیچ تغییری نکرده است. و من برای اینکه هیچ مطلبی را از قلم نیندازم و در جایی که صرفاً ابعاد این بنا هوشیارترین و دقیق‌ترین سیاحان را به اشتباه می‌اندازد و برای اینکه به اغراق‌گویی متهم نشوم، نوشته‌ام او را راهنمای خود قرار می‌دهم.

«الله‌وردی‌خان که سپهسالار قشون فاتح بزرگ [شاه‌عباس اول] بود و همزمان بهترین دوست و رفیقش به شمار می‌رفت ساختن این پل را که یکی از شاهکارهای هنر معماری است به عهده گرفت. یک راه سنگفرش شده به طول هشتاد قدم با شیبی تقریباً نامحسوس این پل زیبا را به خیابان مشجر متصل می‌کند. پل طولش سیصد و شصت قدم و عرضش سیزده قدم است. تمام پل از سنگهای تراشیده ساخته شده است به استثنای دیواره‌های اطراف که به مثابه جان‌پناه یا لبه برجسته بکار می‌روند و از آجر تعبیه گردیده‌اند. چهار برج گرد به ارتفاع دیوارها، ساخته شده از سنگ، در اطراف پل بنا

است. هنگامیکه از روی آن عبور می‌کردم با تماشای حجره‌ها و دالانهای مشبک سمت چپ و راست برای یک لحظه این تصور برایم پیش آمد که روی پل معروف دیرشاوکه بر رودخانه وایشل بسته‌اند قرار دارم؛ با این تفاوت که اجزای آهنی پل مذکور جای خود را به سنگهای سخت داده‌اند. معمولاً فرض بر این است که پلی با این طول و عرض روی رودخانه عریضی ساخته شده است. در حقیقت هم کرانه‌های زاینده‌رود فاصله‌شان از هم زیاد است اما در ایام اقامت من در اصفهان آب رودخانه بسیار پائین بود و تیره و کثیف می‌نمود و به هیچ وجه رودی زنده ازنده رود! به نظر نمی‌رسید. علت آن وجود رنگرزان متعددی بود که در وسط بستر رودخانه کنار نهر باریکی روی زمین نشسته و مشغول شستن پارچه‌های رنگین بودند. آنان گودالهایی در بستر رودخانه حفر کرده بودند که پر از آب بود و از آنها به عنوان طشت استفاده می‌کردند. اما در بهار که رودخانه طغیان می‌کند و سطح آب بقدری بالا می‌آید که تمام بسترش را پر می‌کند. بعضی از اصفهانیها می‌گفتند که چند سال پیش رودخانه بشدت طغیان کرد و آب آن با چنان قدرتی به حرکت درآمد که سه تا از چشمه‌های پل بکلی منهدم گردید. باید اقرار کنم که من از طغیان رود تعجبی نکردم بلکه تعجب من از این بابت بود که چگونه اهالی کنونی شهر از عهده تعمیر و بازسازی یک چنین بنایی برآمده‌اند.

با پشت سر نهادن پل، اگر ما این خیابان مشجر را که به باغها و عمارتهای سلطنتی آنسوی پل منتهی می‌گردد، رها کنیم و به سمت راست بپیچیم، پس از مدتی اسب راندن به جلفا می‌رسیم. نخست باید مدتی به موازات رودخانه حرکت کنیم بعد به کوچه باغهایی می‌رسیم که دیوارهای گلی‌شان نیمه‌مخروبه است و در پشتشان باغهای انگور به چشم می‌خورد. سپس باید همچنان مستقیم به راه خود ادامه دهیم تا به جلفا برسیم. فاصله عمارت هشت بهشت تا جلفا با اسب حدود نیم ساعت است. در جلفا نخست از دروازه چوبین کوچکی که نصف عرض خیابان را در بر گرفته می‌گذریم و بعد به سمت راست می‌پیچیم و وارد خیابان اصلی این شهرک می‌شویم. نخستین چیزی که جلب نظر می‌کند دیوار بلند صومعه و کلیسای جلفاست که در مقابلش میدان اصلی این شهرک مسیحی نشین واقع شده است. این میدان قلب این شهرک به شمار می‌آید و کوچه‌های متعددی از آن به محلات مختلف می‌رود. در وسط این کوچه‌ها جویهایی وجود دارد که آنها را نسبتاً منظم و با قاعده تعبیه کرده‌اند و یک رشته جویهای فرعی آنها را قطع می‌کند. در دوسوی کوچه‌ها که فاقد سنگفرش است، خانه‌هایی مشاهده می‌شود. بندرت یکی از درهای ورودی کوتاه این خانه‌ها باز می‌شود و چهره کنجکاو زنی که خود

را با پارچه‌های قرمز پوشانده و روسری به سر دارد نمایان می‌گردد. دیدن صلیبی که بالای گنبد کلیسای اصلی جلفا نصب گردیده، بیش از شکل و شمایل ساکنان مسیحی این شهر که لباس ایرانیان را می‌پوشند، از بودن میان مسیحیان حکایت می‌کند.

در رأس آرامنه ایران و آرامنه‌ای که به هند مهاجرت کرده‌اند یک اسقف اعظم یا بقول ایرانیان یک خلیفه قرار دارد که در صومعه فوق‌الذکر مقر خود را بر پا کرده است. در ایران تعداد ۳۳۰۰ خانوار ارمنی زندگی می‌کنند که تعداد ۳۰۰ خانوارشان در جلفا ساکن هستند و ۷۰۰ خانوار هم به هند رفته‌اند، با این حساب این خلیفه‌گری ۴۰۰۰ خانوار یعنی حدود ۲۸۰۰۰ نفر مسیحی را تحت پوشش دارد. ضمناً صد خانوار هم ساکن تهران هستند که دو کلیسا دارند. و در آنجا مراسم مذهبی‌شان را برگزار می‌کنند. شاه نه فقط آرامنه که سایر مسیحیان ساکن ایران را هم در اجرای مراسم مذهبی‌شان، مشروط به اینکه خود را از هر نوع بدعتی بدور دارند، آزاد گذاشته است.

طرح کلیسای اصلی جلفا شبیه صلیب است. سقف گنبدی شکل آن از درون دارای زمینه‌ای طلایی است و تماماً با نقش گل و بوته و اشکال تزئینی زیبا پوشانده شده است. دیوارهای صاف آن هم دارای همین تزئینات است و بر قسمت فوقانی آنها تعداد زیادی تابلوهای کوچک و بزرگ رنگ و روغن قدیمی که اغلب کپی‌های خوبی از روی شاهکارهای نقاشی است، در کنار و بالای یکدیگر نصب گردیده به طوری که تقریباً تمام این قسمت را پوشانده است. موضوع این نقاشی‌ها بیشتر مأخوذ از داستانها و روایات مذهبی است. کاشیهای زیبایی که دارای نقوش گل سرخ بر زمینه سفید است، قسمت پایین دیوارها را آراسته است. تأثیر ذوق و سلیقه ایرانی به هنر مسیحی تا حدی مشهود است و انسان را به یاد تزئینات ایرانی آچمیادزین یا ژم ارمنستان، نزدیک ایروان واقع در شمال رود ارس، رودخانه مرزی ایران و روسیه می‌اندازد.

ترکی اصفهان کار ساده‌ای نیست، به خصوص وقتی قصدمان سفر به فارس، جنوبی‌ترین ایالت کشور ایران باشد. چاروادارها و خدمتکاران مسافر در اصفهان دوستانی پیدا کرده‌اند. قهوه‌خانه جای دنج و راحتی است و قلیان کشیدن کاری بس لذتبخش که باعث می‌شود دقیقه‌ها به ساعتها تبدیل گردد. بالاخره روزی کاروان آماده حرکت می‌شود و با عبور از روی پل با شکوه الله وردیخان، سفر به سوی شیراز را آغاز می‌کند. جلفا را با کلیسای زیبایش که در سمت راستمان قرار دارد، اینبار رها می‌کنیم و به طرف چپ می‌پیچیم و به موازات زنده‌رود پیش می‌رویم. و از کنار ویرانه‌های تماشائی قصرهای قدیمی صفوی که در این سوی رود نیز وجود دارد آهسته می‌گذریم. ایوانها و

سکوه‌های نیمه‌مخروبه، حوضها و فواره‌های فروریخته، آبنماهای ویران شده و تعدادی عمارت بیلاقی متزلزل تا نزدیک ساحل رود امتداد یافته و خاطرۀ روزگار درخشان گذشته را زنده می‌کند. قصر «هفت دست» نقطه پایانی این عمارتها را تشکیل می‌دهد. این قصر دارای هفت تالار است و پلی سنگی آن را به آن بخش از اصفهان که در آنسوی رودخانه قرار دارد متصل می‌سازد. قصر «هفت دست» در سمت ساحل رودخانه به اسکله باشکوهی که به بلندی خیابان است و آن را از سنگهای تراشیده ساخته‌اند محدود شده است. پایه‌های این عمارت سلطنتی از تخته سنگهای گرانبه تشکیل شده و روی آنها دیوارهای اصلی که از سنگهای مستحکم بنا شده بالا آمده است. اکنون درون عمارت ساکت و بی‌روح است و فقط نوشته‌های کتب تاریخی و حکایاتی که بر سر زبانهاست این قصر و تالارهای هفت‌گانه‌اش را زنده نگاهداشته است.

کاروان از روی سنگفرش پلی که با چشمه‌ها، حجره‌ها و طاقیهایش از حیث عظمت و زیبایی چیزی از پل جلفا کم ندارد عبور می‌کند و وارد خیابانی می‌شود که کف آن را با سنگهای چهارگوش و بسیار صاف پوشانده‌اند و به طور مستقیم در مسیر پل امتداد یافته است. زمانی در دو طرف این خیابان، عمارتها و باغهای باصفائی با حوضها و فواره‌هایی از مرمر سفید وجود داشته که توسط ایوانهای عریض و پل مانندی محدود می‌شده است. لیکن امروز همه اینها فروریخته و مخروبه است.

سرانجام کاروان وارد صحرا می‌شود و در جاده اصلی به طرف شیراز حرکت می‌کند. طبق معمول باید از کنار گورستان وسیعی بگذریم که به دورانه‌های گذشته تعلق دارد. این برای مسافر به هیچ وجه بد نیست زیرا مقصد نهایی زندگی و فانی بودنش را یادآور می‌گردد. در میان سنگ قبرهای گورستان مجسمه شیری بصورت ایستاده که چهره‌اش شبیه آدم است جلب نظر می‌کند، این مجسمه را از سخت‌ترین سنگ گرانبه تراشیده‌اند. دو سپر و کمانی که در سمت راست بدن حیوان نقش شده، ظاهراً نشان می‌دهد که یک جنگجوی شجاع در اینجا مدفون است. سایر سنگ قبرها دارای کتیبه‌های خوش خطی است و بر تعدادی از آنها نیز نقش یک سوار یا یک درخت سرو و بالایش یک گل زنبق دیده می‌شود. در وسط گورستان هم امامزاده مخروبه کوچکی قرار دارد. تمام اینها تصویر غم‌انگیزی از فانی بودن انسان و آرزوهای دور و درازش ارائه می‌دهد. جاده از بالای تپه‌های رنگارنگی می‌گذرد از مرتفع‌ترین نقطه آن می‌توان برای آخرین بار دورنمای اصفهان را تماشا کرد منظره شهر از این جا چندان جالب نیست و شهری بزرگ و یکنواخت جلوه می‌کند. آنسوی این تپه‌ها دشت وسیعی گسترده شده که در

انتهاش نزدیک افق رشته کوهی قد برافراشته است. سراسر این دشت پوشیده از باغها و روستاهای آباد و کبوترخانه‌های معروف حومه اصفهان است. ناگهان گله‌ای آهو، نزدیک کاروان ظاهر می‌شوند سپس با سرعت پا به فرار می‌گذارند و ناپدید می‌گردند.

کبوترخانه‌ها یکی دیگر از ویژگیهای پیرامون اصفهان را تشکیل می‌دهد و خوبی خربزه‌های اصفهان مدیون وجود آنهاست. کبوترخانه در اصل بنای برج مانندی است که در آن هزاران کبوتر زندگی می‌کنند و از دور بسان عمارتی عالی و مستحکم جلوه می‌نماید. اگر آسیابهای هلندی را بدون پروانه در نظر بگیریم، تصویر نسبتاً دقیقی از شکل بنای کبوترخانه خواهیم داشت. بر لبه فوقانی آن خطوط سرخ و سفیدی نقاشی شده و در قسمت وسط آن برج کوچک دیگری با سقف گنبدی شکل قرار دارد. بالای برج سنگهای قرمز را به شکل مجوف رویهم کار گذاشته‌اند به طوری که سوراخهای متعددی که هر یک از آنها آشیانه یک جفت کبوتر است، ایجاد شده است، کسانی که به مصر رفته‌اند، کبوترخانه‌های اصفهان آنان را به یاد بناهای مشابه فلاحان مصری در منطقه دلتا و سواحل شمالی این کشور می‌اندازد. بناهای گرد و بدقواره‌ای که شبیه قلعه هستند و از کلبه‌های محقر روستائیان بلندتر می‌باشند، در مزارع کشت هندوانه، کود این کبوترخانه‌ها را به مصرف می‌رسانند و مازاد آن را بازرگانان یونانی خریده و بعنوان کود مصری به وطنشان صادر می‌کنند.

نخستین منزل بعد از اصفهان روستای کچی است. نهری که از کنار این دهکده می‌گذرد و رویش پلی ساخته‌اند، مانند بیشتر رودخانه‌های این ناحیه آبش شورمزه است. این رودخانه پر از ماهی است اما ظاهراً اهالی محل این ماهیان را یا مقدس یا شیطانی تلقی می‌کنند زیرا هیچ یک از آنها جرأت صید و خوردن این آبزیان خوشمزه را ندارد. روستای کچی فاقد چاپارخانه است از این رو مسافر باید شب را در خانه یکی از روستائیان یا در خانه کدخدا که با سایر کلبه‌های محقر دهکده تفاوت چندانی ندارد، بسر برد. یکی از تزیینات این خانه مقداری خوشه‌های خشک انگور است که آنها را بوسیله ریسمانی از سقف آویزان کرده‌اند. منزل بعدی که در شش فرسنگی جنوب اینجا قرار دارد، نامش مهیار است. برای رسیدن به آنجا باید از گردنه صعب‌العبوری که به آن «کتل اورچینی» می‌گویند گذشت. این گردنه که قسمتی از آن را در گذشته به صورت پله‌کانی سنگی درآورده‌اند، پهنایش به قدری است که دو سوار به راحتی می‌توانند از کنار هم بگذرند. اما اکنون پله‌های سنگی آن بقدری سائیده شده که به صورت سرسره و سطحی شبیدار درآمده است و دیگر شباهت چندانی به پله‌های سنگی ندارد. عبور از

این گردنه به قدری سخت است که مسافر برای اینکه به قعر دره سقوط نکند ناچار است از اسب پیاده شود و اسب را به دنبال خود بکشد در بعضی از قسمتهای کنار جاده دیوارهای کوتاهی ساخته‌اند تا از سقوط چهارپایان جلوگیری شود ولی اکنون قسمت اعظم این دیوارها فروریخته است. بالای گردنه بقایای بنای دروازه ماندی به چشم می‌خورد. ظاهراً در گذشته در مواقع لزوم این دروازه را می‌بسته‌اند و بدینوسیله راه اصفهان به جنوب کشور را مسدود می‌کرده‌اند. بر فراز یکی از این ارتفاعات که ظاهراً دست نیافتنی می‌نماید، برجی قرار دارد که به تنگه‌ها و زاغه‌ها و مخفی‌گاههای این کوهستان مسلط است. سابقاً در اینجا عده‌ای نظامی و راهدار مستقر بوده‌اند و از کاروانها در مقابل دسته‌های راهزن که از میان ایلات لر و بختیاری، به تعداد زیاد تشکیل می‌شده است، حفاظت می‌کرده‌اند. پس از پائین آمدن از گردنه به دره کاملاً خلوت و خیال‌انگیزی می‌رسیم که دورتادورش را کوههای خاکستری احاطه کرده و در آسمانش عقابها و کرکسها در حال پروازند.

حدود نیم ساعت بعد به انتهای دره می‌رسیم و ناگهان جلگه مرتفعی که خصوصیات بیابانه‌ای بی‌آب و علف را دارد در مقابلمان نمودار می‌گردد. در سمت راست راه کاروانرو تعدادی دهکده دیده می‌شود که به احتمال زیاد مسکون نیستند. روستاها و کاروانسراهای نزدیک جاده تماماً متروک و مخروبه و خالی از سکنه است و مدتی بدون اینکه به هیچ ذیرواحی بر بخوریم طی طریق می‌کنیم تا اینکه بالاخره بالای یکی از ارتفاعات دهکده مهیار با باغهای سرسبز نمایان می‌شود. اکنون نیمی از خانه‌های این دهکده ویران شده است، با این وجود نظر به وسعت و بزرگیش چنین می‌نماید که زمانی روستای آباد و بزرگ و با اهمیتی بوده است. حداقل در مورد کاروانسرایش که توسط شاه عباس ساخته شده می‌توان گفت که یکی از زیباترین بناهای عصر خود بشمار می‌رفته است. این بنا که در آن سنگهای تراشیده شده گرانیت و کاشیهای رنگارنگ و خوش نقش و نگار فراوان بکار رفته، مانند بسیاری دیگر از کاروانسراهای آن دوران در کنارش آب انبار معظمی هم ساخته شده است.

راه از مهیار تا قمشه\* که منزل بعدی است شش فرسنگ است و از میان دشت پهناوری که توسط رشته کوههای تیره‌رنگ احاطه شده، می‌گذرد. با اینکه کوههای صخره‌ای پیرامون راه از زیبایی بی‌بهره نیستند، معذالک این قسمت از راه رویهم‌رفته

\* قمشه امروز شهرضا نامیده می‌شود. مترجم

مسیری یکنواخت و خسته‌کننده است. در طرف راست جاده لکه سبز رنگی بر زمین قهوه‌ای سیر نمودار است و از وجود روستایی مسکون خبر می‌دهد. در میان یکی از دره‌های فرعی سمت راست که تا وسط ارتفاعات امتداد یافته، ظهور ناگهانی بنائی که آمیزه‌ای از قصر و مسجد است توجه مسافر خسته را به خود جلب می‌کند. این بنای دلفریب مقبره شیخ رضاست که زیر پرتو خورشید بر فراز تپه‌ای بلند می‌درخشد. در کنار امامزاده گورستانی قرار دارد که سنگ قبرهایش را تماماً از سنگ گرانیت با خطوط و نقوش زیبا تراشیده‌اند و در وسطش مجسمه سنگی شیرینی ایستاده به شکل غم‌انگیزی خودنمایی می‌کند.

پس از قریب نیم ساعت اسب‌راندن در راه پریچ‌وخمی که از وسط تپه‌ماهورها می‌گذرد به نقطه‌ای می‌رسیم که از آنجا تا قمشه راه مستقیم پیش می‌رود. دورنمای شهر قمشه با برج و بارو و خندق و پلهایش بیشتر شبیه یک دژ نظامی است. از روی پلی گذشته و از دروازه کوچکی وارد شهر می‌شویم. این شهر توسط نایب‌الحکومه‌ای که از سوی شاهزاده ظل‌السلطان حکمران ایالت اصفهان انتخاب شده اداره می‌گردد. خود شهر با وجود آسیبهایی که به آن وارد شده ظاهر آراسته‌ای دارد و خیابانهایش تمیز و پاکیزه است و ساکنانش هم مانند اهالی شهرهای بزرگ بسیار مؤدب و معقول هستند. مردان این شهر مانند اهالی اغلب شهرها و روستاهای جنوب کشور یک نوع کلاه مخصوص به سر می‌گذارند که بلند و گرد است و رویش پارچه چیت گلدار کشیده شده و لبه برگردانش در دو طرف بالای گوشها دارای فرورفتگی است. بیشتر اهالی این نواحی این کلاه عجیب را که چندان قشنگ هم نیست به سر دارند به طوری که وقتی چشم مسافر به کلاه پوستی سیاه‌رنگ اهالی شمال می‌افتد، بیشتر توجهش جلب می‌شود. پیرامون قمشه بسیار آباد و پوشیده از کشتزارها و باغهای کوچک و بزرگ است و نشان می‌دهد که روستائیان این منطقه افرادی کوشا و زحمتکش هستند.

از این منزل تا منزل بعدی که نامش وهشاره است و در چهار فرسنگی جنوب اینجا قرار دارد، راه از منطقه‌ای آباد که پوشیده از مزارع و باغهای سبز و خرم است می‌گذرد. اطراف راه دهکده‌های آباد و کبوترخانه‌های متعددی مشاهده می‌شود. ظاهراً فراوانی آب باعث شده که این ناحیه این طور آباد و سبز و خرم گردد. دهکده وهشاره با حصار قهوه‌ای کم‌رنگش در سمت راست جاده قرار گرفته و علاوه بر خانه کدخدا دارای چاپارخانه کوچکی است که طبق معمول، خارج از دهکده ساخته شده و مسافر می‌تواند شب را در آنجا بگذراند.

دفاع از شهر در مقابل حملات دزدان بسیار ساده گردد. زمین لرزه بخش بزرگی از تعداد دوست خانه شهر را ویران کرده و در بقیه خانه‌ها هم شکافها و ترکهای بزرگی پدید آورده است. براساس گفته ساکنان محل، زمین لرزه‌های شدید بطور منظم هر سی سال یکبار تکرار می‌شود. این امر روشن می‌سازد که چرا مقدار زیادی از سنگهای دیواره‌ها و قطعات صخره‌ها در اطراف شهر دورتادور جزیره صخره‌ای به صورت نامنظم بروی زمین پاشیده شده است. آثار دیوارهای قدیمی را که در وسط شهر وجود دارد اهالی محل «دیوار گبرها» می‌نامند.

توقفگاه بعدی محلی است موسوم به شولکستان و فاصله‌اش از یزدخواست، شش فرسنگ است، مسیر راه یکنواخت و خسته‌کننده و همچون قریه‌ای که به سویش می‌رویم غم‌انگیز و ملالت بار است. این چاپارخانه را که در کنارش چشمه‌ای پر از ماهی وجود دارد صبح خیلی زود ترک می‌کنیم تا خود را به منزل بعدی موسوم به آباد، که در پنج فرسنگی مان قرار دارد برسانیم. راهی که به آنجا منتهی می‌شود از میان بیابانی خشک و بی‌آب و علف می‌گذرد که هیچ اثری از آبادانی در آن به چشم نمی‌خورد. سرانجام یک ساعت مانده به مقصد، مناظر اطراف راه تغییر می‌یابد و کشتزارهای وسیع و باغهای سبز و خرم نمودار می‌شود و مسافر از تماشای آنها احساس شغف می‌کند. این باغها و کشتزارهای فرح‌انگیز تا پای رشته کوهی تیره‌رنگ امتداد می‌یابد. روی یکی از ارتفاعات که مشرف بر این باغهاست، بقعه امامزاده‌ای که زیارتگاه اهالی اینجاست، دیده می‌شود. دهکده‌ها را یکی بعد از دیگری پشت سر می‌گذاریم تا اینکه سرانجام به بزرگترینشان که آباد است و در سمت چپ راه کاروانرو، کنار نهری قرار گرفته می‌رسیم. در اصل باید به پیروی از نویسندگان قدیمی این محل را که توسط حصار بلندی و قطور و برجهای متعددی محصور شده است یک دژ بنامیم. حتی دروازه آن هم بسیار محکم و از روی قاعده بنا گردیده و طرز قرار گرفتن خیابانها و کوچه‌هایش از یک طرح دقیق و حساب شده حکایت دارد.

آباد به خاطر ساخت اشیای چوبین شهرت زیادی دارد. صنعتگران و هنرمندان این شهر با مهارتی باورنکردنی از چوب درخت گلایی انواع و اقسام اشیای چوبی را با مثبت‌کارهای زیبا می‌سازند. از جمله این کارها جعبه‌های مختلف، قلمدان، قاب آینه و قاشق است و جلای روشن و ظریفی که روی آنها می‌دهند به ارزش و اهمیتشان می‌افزاید.

برای رفتن از آباد به مشهد مرغاب که به احتمال زیاد همان پاسارگاد باستانی است،

راه از اینجا تا دهکده «یزدخواست» که با اسب در عرض هشت ساعت طی می‌شود، یکی از سخت‌ترین راههای کاروانرو ایران است. در این مسیر طولانی عبور از کنار ویرانه‌های مقصودیگ اندکی تنوع ایجاد می‌کند. مدتی در کنار این ویرانه‌ها و کبوترخانه‌های متروک و برجهای نیمه‌ویران اسب می‌رانیم سپس روستای امین‌آباد را پشت سر می‌گذاریم، که دارای حصار مستحکم و کاروانسرائی کهنه و قدیمی است. وجود تعدادی برجهای نیمه‌ویرانه نشانه ناامنی و احتمال حمله راهزنان بختیاری است. نکته دیگری که باید گفت این است که مرز بین ایالت اصفهان و ایالت فارس که از شرق به غرب کشیده شده از امین‌آباد می‌گذرد.

«یزدخواست» یکی از عجیب‌ترین شهرهای سرزمین ایران است. نزدیک شهر گورستانی قرار دارد که پوشیده از سنگ قبرها و مجسمه‌های سنگی بسیار زیبایی است که خوب و سالم مانده‌اند. اینها از بزرگی، آبادانی و فرهنگ پیشرفته ساکنان قدیمی شهر حکایت می‌کنند. موقعیت بی‌نظیر خود شهر که در گذشته سکونتگاه زرتشتیان بوده است، همواره بیاد مسافر می‌ماند. نخست مسافر به لبه شکاف عظیم و غول‌پیکری که در زمینی مسطح ایجاد شده می‌رسد. دیواره‌های این حفرة عظیم و طویل فرسوده و سوراخ‌سوراخ شده است و در وسطش تپه‌ای صخره‌ای از سنگهای کونگولمرات<sup>۳</sup>، بسان جزیره‌ای در میان دریا قدرافراشته و بر فرازش تعداد بیشماری برجهای چهارگوش چسبیده به هم مشاهده می‌شود که رویهم چون دژی واحد جلوه می‌کنند. پایه این برجها که هر یک خانه‌ای مستقل را تشکیل می‌دهد بر صخره‌های این تپه استوار است. خانه‌های مسکونی را با خشت پخته و قطعات سنگ بنا کرده‌اند. حفرة سیاه پنجره‌ها که بالای یکدیگر و بدون رعایت تقارن ساخته شده و فرورفتگی‌های درمانندی که از آنها تیرهای چوبین بلندی بیرون آمده و نقش بالکن را بازی می‌کنند، منظره این شهر را فوق‌العاده زیبا نموده است. تنها چیزی که از زیبایی این شهر می‌کاهد مشاهده فضولاتی است که از پائین خانه‌ها خارج شده و از کنار دیوارها می‌گذرد. هر چند باید گفت که در شهر بزرگ اصفهان هم این شیوه غیر بهداشتی دفع فضولات دیده می‌شود. یگانه راه ورود به این شهر، دروازه‌ای است که روی پلی بنا شده و به خیابان اصلی شهر باز می‌شود. میدین و خیابانهای فرعی وجود ندارد. خیابان اصلی شهر کوچه تنگ و پیچ در پیچی است که در ورودی تمام خانه‌های شهر به آن باز می‌شود. این امر باعث شده که

\* Conglomerat

دو راه مختلف وجود دارد که یکی راه تابستانی و دیگری راه زمستانی است، معمولاً تابستان از راه کوهستانی اقلید و زمستان از راه هموار اما طولانی می‌روند که از آبادیهای سورمه، خانه‌خوره و ده‌بید می‌گذرد. از آباده تا قریه بزرگ و زیبای اقلید پنج فرسنگ است. رودخانه اقلید آنقدر پر آب است که مسافر پس از فرود از کوه تصور می‌کند به ساحل رودخانه بزرگی رسیده است. قصبه اقلید در منطقه‌ای فوق‌العاده زیبا قرار گرفته است. پیوسته در مسیرمان درختان کهنسال و پرشاخ و برگ، بوته‌زارهای تیره‌رنگ، کشتزارهای سرسبز و باغهای میوه نمودار است. حتی خانه‌های این آبادی هم در پشت شاخ و برگ سبز درختان یا در زیر سایه‌شان از نظر مخفی شده است. و فوراً آب باعث شده که در اقلید رنگرزی تبدیل به یکی از رشته‌های صنعتی شود. رفتن از اقلید به دالی نظر که فاصله‌شان هفت فرسنگ است، ده ساعت تمام طول می‌کشد. راه سخت است و از میان منطقه‌ای پر از صخره که در دامنه کوهی خشک گسترده شده می‌گذرد و بعد به گردنه‌ای می‌رسد که هفت هزار پا ارتفاع دارد و باید پشت سر گذاشته شود. ایلات کوچ‌نشین فارس تابستانها در ارتفاعات این کوه چادرهای سیاه‌رنگشان را بر پا می‌دارند. راه کاروانرو در میان تپه‌ماهورها به موازات رودخانه خروشانی که در اطرافش نیزاری انبوه روئیده پیش می‌رود و حدود چهار فرسنگ همچنان به سمت جنوب ادامه می‌یابد تا سرانجام به قلعه قسیان می‌رسد. این روستا فاقد حصار و مرکز ایلات چادرنشین این ناحیه است. این آبادی که در مکان مرتفعی واقع شده از دور جلوه‌ای خیال‌انگیز دارد، اما از نزدیک تبدیل به تلی خاک می‌شود که روی تپه‌ای شنی قرار گرفته است. نزدیک دهکده زاغه‌هایی وجود دارد که مسافر باید از روی بام آنها بگذرد تا به قلعه اصلی برسد.

ادامه سفر از قسیان تا مرغاب هفت ساعت تمام طول می‌کشد. راه از منطقه کوهستانی پر آب و علفی که پوشیده از بوته‌های سبز و درختان تک افتاده است می‌گذرد. یک ساعت مانده به مرغاب به یک دو راهی می‌رسیم که هر دو به مرغاب منتهی می‌شوند. راه سمت چپ راهی است که طولانی اما راحت و از میان دشت می‌گذرد و راه طرف راست کوتاه‌تر از آن یکی است ولی از بالای یک گردنه می‌گذرد. دهکده مرغاب نسبتاً بزرگ است اما ظاهر فقیرانه‌ای دارد. چاپارخانه‌ای هم در جوارش وجود دارد که مانند خانه‌های خود دهکده تقریباً غیرقابل سکونت است. اگر کسی اهل شکار باشد در حول و حوش مرغاب می‌تواند آهوان زیادی را صید کند.

راه تا منزل بعدی کمین جذابیت خاص دارد. زیرا از دشت طویل پاسارگاد که در وسطش نهر باریک مرغاب جریان دارد می‌گذرد. پس از مدتی اسب راندن رشته

کوههای مرتفع سمت راست جاده، جای خود را به تپه‌های کوچکی می‌دهند و در طرف چپ، رشته کوه نسبتاً طولی نمایان می‌شود. وجود این نهر باعث گردیده که اراضی اطراف مستور از سبزه و چمن باشد. پس از آنکه دو ساعت دیگر به راهپیمایی خود ادامه می‌دهیم در طرف راست جاده بر فراز تپه‌ای که چهل تا پنجاه پا ارتفاع دارد، بنای سکو ماندی نمودار می‌گردد که اهالی محل به آن «تخت مادر سلیمان» می‌گویند. حال به پاسارگاد رسیده‌ایم و قدم به مکانی تاریخی گذاشته‌ایم که در آنجا آستیاگ در جنگ با نوه خود کورش شکست خورد و تخت و تاجش را از دست داد.

عده‌ای این سؤال جنجالی را مطرح کرده‌اند که آیا ویرانه‌های قدیمی و آثار باستانی که در سراسر این منطقه پراکنده است و بر بسیاری از آنها نام کورش به خط میخی نوشته شده به راستی همان پاسارگاد باستانی است. بیش از هر چیز دیگر توصیفی که مورخان دوران اسکندر از مقبره کورش به دست داده‌اند این تردید را برطرف می‌سازد. مقبره موجود که ارتفاعش سی و شش پاست و از تخته‌سنگهای مرمر سفید ساخته شده از یک بنای هفت طبقه‌ای تشکیل می‌شود، که چهار طبقه تحتانی، بلندتر از سه طبقه فوقانی است. روی بالاترین طبقه، دخمه‌ای که محل نگهداری جسد بوده قرار دارد و شکل آن شبیه به اطاقکی با سقف شیبدار است. و ۲۱ پا طول و ۱۷/۵ پا عرض و همین قدر ارتفاع دارد. قطر دیوارها پنج پاست به طوریکه برای فضای درونی خود مقبره حدود ده پا طول و هفت پا عرض باقی می‌ماند. دری به ارتفاع چهار پا به این دخمه باز می‌شود و درونش کاملاً ساده است و هیچ کتیبه یا تزئینی ندارد. دود چراغ دیوارهایش را سیاه کرده است. کتیبه عربی و تزئینات دیوارهای سمت راست چندان قدیمی نیست در حال حاضر دری چوبی که بد ساخته شده مدخل دخمه را مسدود کرده است. اهالی این دهکده به هیچ وجه نمی‌خواهند قبول کنند که اینجا مقبره مادر سلیمان نیست. از این رو بدشان می‌آید که مسافر مسلمان یا از آن بدتر یک جهانگرد مسیحی بدون اینکه مبلغی به دربان بپردازد، به داخل این مکان مقدس قدم بگذارد.

هنگام بازدید من از دخمه‌ای که زمانی در آنجا جنازه کورش کبیر، درون تابوتی زرین خفته بود و از دیوارهایش نفیس‌ترین و گرانبهارترین فرشهای بافت بابل آویخته شده بود، فقط چند برگ از یک قرآن قدیمی، تعدادی چراغ پیه‌سوز و یک زنجیر عجیب و غریب در گوشه‌ای روی سنگها افتاده بود. وقتی اسکندر مقدونی به پاسارگاد «پایتخت قدیمی» آمد و از مقبره کورش که در میان انبوه درختان باغی بزرگ قرار داشت، دیدن کرد به آریستوبولوس دستور دارد که درون مقبره رفته و آنجا را تزئین کند. شخص مزبور وقتی

درون مقبره رفت در آنجا تابوتی زرین، یک میز و تعدادی ظروف زرین و سلاحهای گرانقیمت و لباسهای شخص کورش و کلیه جواهراتی را که زمانی وی به دست می‌کرد یا به خود می‌آویخت، مشاهده کرد. محافظت از مقبره را تعدادی مغ بعهده داشتند و برای این کار روزی یک گوسفند و ماهی یک اسب دریافت می‌کردند. لیکن این مانع آن نشد که حتی در زمان خود اسکندر مقبره کورش مورد دستبرد قرار گیرد و علی‌رغم وجود مغها تمام اشیای گرانقیمتش به سرقت رود.

بعدها به دور این بنا دهلیز مربع ستون‌داری احداث کردند که مقداری از زیر ستونهایش هنوز هم پابرجاست. ساکنان محل با کشیدن دیواری گلی این ستونها را بهم متصل کردند و گورستانی را که مقدس می‌پنداشتند بدین شکل محصور نمودند. هنوز هم قسمت اعظم این دیوار وجود دارد. هرگز کورش به مخیله‌اش خطور نمی‌کرد که روزی به یک قدیس یا «شیخی» مسلمان تبدیل شود و در جوارش مردگان را به خاک بسپارند. تا چندی پیش کسانی که وضع مالیشان اجازه می‌داد برای خود مقبره‌ای در «مشهد مرغاب» می‌خریدند. کتیبه‌های سنگ قبرها که به خط فارسی است مؤید این نکته است. ظاهراً تحقیقات جدید اروپاییان از قداست مقبره مادر سلیمان تا اندازه‌ای کاسته است، و اکنون فقط چادر نشینان اطراف وصیت می‌کنند که بعد از مرگ جنازه‌شان در جوار مقبره مادر سلیمان دفن شود. علاوه بر فرنگیان کنجکاو، عده‌ای هم از اهالی ایران هنگام عبور از این منطقه سری به مقبره کورش می‌زنند و دعا می‌خوانند و اگر بیمار یا گرفتار باشند، به امید اینکه شفا یابند یا مشکلشان حل شود تکه‌ای از لباس خود را کنده و به یکی از شاخه‌های بوته به اصطلاح مقدسی که روی بلندترین سکو روئیده گره می‌زنند. [دخیل می‌بندند]. اینگونه گیاهان مقدس، در ایران زیاد است، آنها را می‌توان در همه جا حتی در راههای کم رفت و آمد و مکانهای دورافتاده و بالای کوههای مرتفع مشاهده کرد. اما کلاً در محلهایی که احتمال مقدس بودنشان می‌رود، بیشتر دیده می‌شوند. در اینگونه مکانها، درختان و بوته‌هایی را می‌بینیم که بر نیمی از تنه و شاخه‌هایشان تکه پارچه‌های کهنه و ژنده گره زده شده است. این بوته‌ها و درختان به اصطلاح نظر کرده هستند یعنی در مکانی مقدس قرار دارند یا اینکه توسط یکی از امامان یا قدیسان تبرک شده‌اند. افراد بیمار و دردمند و کسانی که مشکلی دارند به زیارتشان می‌روند و به شکلی که در بالا گفتیم با گره زدن پارچه کوچکی به آنها، شفا از بیماری و حل مشکلاتشان را طلب می‌کنند. دهکده نزدیک مقبره به نظر متروک می‌آید، اما سراسر جلگه اطراف پوشیده از چادرهای سیاه‌رنگ ایلات است که در زیر آنها زنان

و بچه‌ها زندگی می‌کنند و در اطرافشان رمه‌ها مشغول چرا هستند. به فاصله یک ربع ساعت از مقبره کورش، در کنار یک رشته تپه، بقایای قصری قدیمی مشاهده می‌شود که به احتمال زیاد مربوط به دوران هخامنشی است. در میان خرابه‌های اصلی که از بنای سکوماندی با ستونها و دیوارها و درگاهها تشکیل شده است آنچه که بیشتر جلب توجه می‌کند ستون حایلی است که بر آن تصویر مردی بالدار حجاری شده است. این نقش برجسته روح کورش را با تاج سه گانه توت<sup>۳۳</sup>، هرمس مصر باستان و یک جفت شاخ<sup>۳۴</sup> مجسم می‌سازد. کتیبه‌ای به خط میخی به سه زبان این جمله کوتاه، اما پرمعنا را بیان می‌دارد. «منم کورش شاه هخامنشی». این نوشته انسان را یاد کتیبه‌ای به این مضمون می‌اندازد. «در اینجا خفته‌ام، کورش، شاه شاهان» که براساس گفته مورخان یونانی، مقبره کورش را مزین می‌کرده است. در آنجا دیوار دیگری به ارتفاع بیش از ۴۲ پا وجود دارد که ظاهراً متعلق به یک آتشکده قدیمی بوده است. لیکن بنای اصلی همان بنای سکوماندی است که طولش ۳۰۰ و ارتفاعش ۴۰ پاست و روی تپه‌ای در پشت مجسمه مذکور قرار دارد. این سکو از تخته سنگهای مرمر سفید که ساده تراشیده شده و سالم مانده‌اند، ساخته شده و به درستی معلوم نیست که در گذشته از آن چه استفاده‌ای می‌شده است. ایرانیان آن را «تخت مادر سلیمان» می‌نامند.

راه به موازات نهر کانال مانند مرغاب که پیوسته آبش کم می‌شود، پیش می‌رود و از کنار باغستانهای روستای مشهد مرغاب می‌گذرد. در اینجا آب رودخانه بصورت آبشار که در ایران به ندرت دیده می‌شود، به سطحی پائین‌تر فرو می‌ریزد. دوباره به خرابه‌های پاسارگاد بازگشته‌ایم و می‌خواهیم به مثابه جهانگردی راست‌گو و حقیقت‌نگار این مطلب را ناگفته نگذاریم که هنگام رفتن به گمین، منزل بعدی، ناگهان درمی‌یابیم که سگهای ساکت و آرامی به قافله‌مان پیوسته و به میل خود محافظت از ما را به عهده گرفته‌اند. اینها به اصطلاح سگهای قافله هستند و در این منطقه این عادت جالب را دارند که کاروانها را از یک منزل تا منزل دیگر همراهی کنند و بعد از مدتی دوباره به جای اصلی‌شان بازگردند. چنین ابراز توجهی نسبت به مسافران غریبه، انسان را تحت تأثیر قرار می‌دهد و در می‌یابد که چرا حتی ایرانیانی که همراه قافله هستند برای ابراز قدرشناسی مقدار زیادی نان به این محافظان چهار پا می‌دهند.

۳۳ Thot

۳۴ از این رو عده‌ای معتقدند که ذوالقرنین (دارای دو شاخ) مذکور در قرآن همین کورش بوده است. مترجم

می جوشد و از وسط دره به پائین سرازیر می شود و به نهری که آبش بسیار زلال است می پیوندد.

از اینجا تا خرابه های تخت جمشید سه فرسنگ راه است. راه به موازات رود مرغاب که در این قسمت پیچ و خم های فراوانی دارد پیش می رود و پس از مدتی به تنگه ای می رسد که در دو طرفش دو صخره غول پیکر قرار گرفته و بسان دروازه مرو دشت جلوه می کند. کمی قبل از رسیدن به این دروازه سنگی، یک زیر ستون قدیمی که قطر زیادی دارد و روی زمین افتاده است، نشان می دهد که به خرابه های باستانی نزدیک شده ایم. هر چه جلوتر می رویم، در دو سوی جاده از این نوع نشانه ها بیشتر به چشم می خورد. بر صخره های سمت چپ در شرق رودخانه، سطوحی که صاف تراشیده شده و حجاری های کنگره مانند ساده ای که فاقد کتیبه است، نمایان می گردد. در اینجا تنگه به شکل محسوسی تنگ می شود لیکن آثار قدیمی پیوسته رو به افزایش است. سمت چپ کوه، بر ساحل شرقی مرغاب که در بستر عمیق و مستور از گیاهان سبز، کف آلود و خروشان پیش می رود، ویرانه بنائی قدیمی مشاهده می شود که ایرانیان به آن «دروازه شهر» می گویند. ستون های حائلی که مانند در و پنجره ساخته شده و قطعه سنگهای طولی که به صورت افقی رویشان قرار گرفته، اساس این ویرانه ها را تشکیل می دهند. بین مکانی که بی تردید «دروازه شهر» بوده و رودخانه، نزدیک دهکده ای موسوم به «تخت طاووس» ستونی شیاردار نشان می دهد که اینجا مکانی قدیمی است. ارتفاع آن حدود بیست پا و قطرش یک پاست. سر ستون آن شکل جالب توجهی دارد و از دو نیمه قدامی بدن گاو نر تشکیل می شود. این ستون و ستونهای مشابهی که در اطرافش روی زمین افتاده بی شک زمانی سقف تالار وسیعی را نگاه می داشته اند. دیوارهای افراشته از سنگ خاکستری گواه دیگری است که در این محل، یکی از قصرهای سلطنتی شاهان قدیم ایران وجود داشته است. هیچ کتیبه و هیچ نوع اشکال تزئینی بر این دیوارهای سرد و ساده مشاهده نمی شود.

راه کاروانرو چسبیده به رود مرغاب که هنگام ورود به دشت پلوار (مدوس باستانی) نامیده می شود، پیچ و تاب خوران به سمت شرق می رود و از کنار صخره هایی که شکل سحرانگیزی دارند و طبقه طبقه رویهم قرار گرفته اند می گذرد. در آن سو، در سمت غرب رودخانه تعدادی دیوارهای سنگی زرد رنگ که به صورت عمود تراشیده شده، نمودار می گردد. اینها همان حجاریهای معروف «نقش رستم» است. قدرت تخیل ایرانی، در اینجا هم برای پهلوان ملی رستم جایگاه مخصوصی در نظر گرفته است و این امر بدیهی

نیم ساعت بعد راه کاروانرو به طرف راست می پیچد و مستقیم به سوی رشته کوهی جلو می رود. نخست به تنگه ای می رسیم که بسان دروازه ای سنگی جلوه می کند و به دشت بسیار زیبایی باز می شود. چشم انداز فوق العاده بدیعی در مقابلمان گسترده شده که از تمام مناظری که تاکنون دیده ایم زیباتر و فریبنده تر است. دیوارهای صخره ای عمود کوه در دو سوی راه سر به آسمان کشیده و نیمی از کوه در سایه تیره رنگشان فرورفته است و نیمی دیگر که پرتو خورشید بر آن تابیده سحرانگیزترین رنگها را منعکس می سازد. بر شیب کوه درختان کوتاهی مشاهده می شود که به گفته اهالی محل از گلشان ماده ای شبیه بلسان به دست می آید. این دره به جلگه ای که توسط چند رشته کوه احاطه شده، منتهی می گردد. در وسط این جلگه روستای بزرگ و سرسبز کمین با امامزاده اش از دور خودنمایی می کند. به همان قدر که کاروانسرای اینجا کثیف و آلوده است به همان اندازه هوایش بخاطر وجود درختان انبوه و گیاهان پریش، پاک و لطیف است. در میان مردمان این منطقه، بسان سایر مناطق جنوبی ایران، نوعی یکدندگی و لجاجت دیده می شود که اغلب به مرز غرور و تعصب می رسد و خاطره ایرانیان عهد باستان را که واجد همین خصوصیات اخلاقی بودند، زنده می کند. سیمای با اصالت بعضی از افراد هم از این خویشاوندی سخن می گوید و برای مطالعات نژادشناسی در ارتباط با نقوش برجسته تخت جمشید زمینه مناسبی را به دست می دهد.

از کمین تا توقفگاه بعدی سیدان، چهار فرسنگ است. راه از بالای کوهها می گذرد و تصویری از تنگه ها و گردنه های صعب العبور فارس تهی را که نویسندگان دوران باستان آنقدر درباره اش سخن گفته اند، به دست می دهد. مرتفع ترین نقطه «تنگ پرو» نام دارد. فرود آمدن از این گردنه بی نهایت سخت و دشوار است و گاهی اوقات راه بقدری تنگ می شود که دو نفر پیاده هم به زحمت می توانند از کنار هم عبور کنند. قسمتی از این گردنه شبیه به پله کانی صخره ای است و هنگام پایین آمدن از آن باید از اسب پیاده شد و با احتیاط کامل گام برداشت. در بعضی از جاها صخره های زیر پای مسافر بقدری صاف و لیز است که انسان تصور می کند روی قشری از یخ حرکت می کند و در قسمتی دیگر هم آنچنان از شن و سنگریزه پوشیده شده که هیچ اثری از راه مشاهده نمی شود. فرود از دشوارترین قسمت این پله کان صخره ای نیم ساعت طول می کشد مسافر پس از پشت سر نهادن آن چشمش به فلات مرتفعی می افتد که توسط چند رشته کوه محصور شده است. با عبور از کنار این کوهها، سرانجام به دهکده سیدان می رسیم. این دهکده روی بلندی و چسبیده به دیواره های کوه بنا شده است و از کنارش چشمه ای از دل صخره ها بیرون



انسان مشاهده می‌شود. کلاً مجسمه‌های این دروازه از دروازه دیگر سالمتر مانده‌اند. در ایام قدیم سقف این دو دروازه مانند سقف تمام بنا، همچنین سقف تالار ستون‌دار وسیعی که در وسط قرار گرفته، تماماً از چوب بوده است. دو تا از ستونهای این تالار که شبیه ستونهای یونیک اما بسیار بلندتر و کشیده‌تر میباشد هنوز پابرجاست. اگر از این تالار به جنوب و شرق نظر بیفکنیم فقط انبوهی از سنگهای مرمر مشاهده می‌کنیم. درگاهها، پنجره‌ها، ستونها، دیوارها و پله‌ها بر کف صاف و صیقلی تالار که از سنگهای مرمر تشکیل می‌شود، قرار گرفته‌اند. اما به محض اینکه گردش‌کنان از ستونی به ستونی دیگر و از درگاهی به درگاه دیگر می‌رویم و در فکر خود جای ستونها و اتاقهایی را که دیگر وجود ندارند، مجسم می‌سازیم شکل اولیه آن روشن می‌شود. کافی است میان دروازه‌ها و پنجره‌ها دیواری تخیلی رسم کنیم و همینطور سقف تالار را با قطعات چوب بپوشانیم تا طرح اصلی بنا به طور نسبتاً دقیقی بدست آید. در بسیاری از عناصر تزئینی، تأثیرپذیری از معماری مصر باستان مشهود است. درها و پنجره‌ها و نقش تزئینی برگی که بر آنها حک شده، تزئینات گلوگاه دروازه‌های مصر باستان را به یاد می‌آورد. چیزهای دیگر از معماری آشور قدیم به عاریت گرفته شده است.

نقوشی که روی دیوارهای مرمرین سیاه و سفید حجاری شده، برای درک مقام و موقعیت این کاخ قدیمی، در دوران سازندگانش، یعنی داریوش اول و جانشینانش که پایتخت قدیمی کورش را با کلیه گنجینه‌هایش از پاسارگاد به اینجا آوردند، بسیار مهم است. شاه شاهان، همچون ملازمانش در لباس بلند و چین‌داری نقش شده است، موهای سرش و ریش بلندش دارای فرهای منظمی است و چوبدستی بلندی به دست گرفته و روی سرش تاجی دیده می‌شود. یکی از ملازمانش چتر یا بادبزی روی سر شاه نگاه داشته است. طرز ایستادن و راه رفتن درباریان و ملازمان شاه بسیار متین و مؤدبانه است و مبین شکوه و ابهتی رسمی است که پیرامون شاه کنونی ایران نیز مشاهده می‌شود. محافظان شخصی شاه هم که نیزه در دست دارند ظاهراً به آنان تاسی بسته‌اند و به شکل موقرانه‌ای و با نظم و ترتیبی خاص در حال گام برداشتن، نقش گردیده‌اند. نقوش دیگر اقوام خراجگذاری را که در آن دوران جزو امپراطوری وسیع ایران بودند و هر یک لباسهای محلی خود را پوشیده‌اند، نشان می‌دهد. در نقشی دیگر آنها به صورت نمادین تخت سلطنتی را که انتهای پایه‌های ستون مانندش شبیه پنجه شیر است، حمل می‌کنند. شاه روی صندلی بلندی نشسته و پاهایش روی چهارپایه کوچکی که در مقابل اوست قرار دارد. این صندلی که شاه رویش نشسته شکل کاملاً آسیایی دارد و دارای

است، زیرا جایی که جمشید باشد چگونه می‌تواند رستم حضور نداشته باشد. حال به سمت چپ می‌پیچیم و از پای کوهی که از غرب به شرق کشیده شده اسب می‌رانیم. این کوه بزرگ، کوه رحمت است که خرابه‌های بسیار مشهور پرسپولیس یا آنطور که ایرانیان کنونی آن را می‌نامند تخت جمشید، در پای آن قرار گرفته است. پس از نیم ساعت راهپیمایی در کنار حجارها و کتیبه‌های دوران ساسانی و دور زدن یک برآمدگی، ناگهان تخت جمشید با تمام وسعت و عظمتش در مقابل چشمان حیرت‌زده ما نمایان می‌گردد.

حتی ایرانیانی که همراه کاروان هستند از دیدن ویرانه‌های کاخهای شاهان قدیم شدیداً به هیجان می‌آیند و با صدای بلند فریاد شادمانی سر می‌دهند.

در مقابلمان روی زمینی که رنگش به روشنی می‌زند، بنای سکوماند عظیمی قرار گرفته است و روی آن ستونهای بلند، درگاهها و دیوارها قد برافراشته است.

صفه‌ای که کاخها روی آن بنا گردیده دارای پستی و بلندی‌هایی است. طرح کلی اش یک چهار ضلعی است اما در یکی از اضلاعش به علت وجود صخره‌ها، فرورفتگیها و پیش‌آمدگیهائی دارد. اما سه ضلع دیگرش که به کوه تکیه ندارد بسان دیوار کاملاً صاف است. ارتفاع دیواره این سکو بسته به ناهمواریهای زمین بین پانزده تا بیست پا نوسان می‌کند. برای صعود به بالای صفه که قصرها در آنجا قرار دارد، پله‌کانی دوطرفی وجود دارد که بسیار شکوهمند است. این پله‌کان دوطرفه از مرمر سیاه ساخته شده عرض و شیبش بقدری است که چندین سوار به راحتی می‌توانند در کنار هم از آنها بالا روند. هنگام صعود از پله‌ها نخست به پاگردی می‌رسیم که برای استراحت تعبیه شده از آنجا پله‌کان دیگری که جهتش عکس پله‌کان اولی است ما را به بالای سکو می‌برد. آنجا روبرویمان در سمت شرق، دروازه سنگی عجیبی خودنمایی می‌کند که پایه‌هایش به شکل گاو نر بالرداری است. اما بجای سر گاو دارای سر مردی است که ریش بلند و پرپشتی دارد و روی سرش تاج قدیمی شاهان ایران دیده می‌شود. این مجسمه‌ها بصورت جفت پایه‌های یک دروازه را تشکیل می‌دهند و به احتمال زیاد مدخل اصلی کاخ به شمار می‌رفته‌اند، دیوارهای این دروازه از سنگ مرمر صاف و صیقلی شده ساخته شده و رویشان کتیبه‌هایی به خط میخی مشاهده می‌شود. این کتیبه‌ها خاطر نشان می‌سازد که خشیارشا، شاه شاهان این دروازه را به یاری اهورامزدا ساخته است. آن سوی این دروازه، دروازه دیگری هست که به عکس این دروازه رو به کوه است و سابقاً توسط چهار ستون از این یکی جدا می‌شده است. اینجا هم دوباره همان مجسمه گاو نر با سر

تکیه‌گاه بسیار بلندی است و روی تخت سلطنتی که به تخت هندی شاه فعلی ایران، بی‌شبهت نیست قرار گرفته است.

نقوش دیگری هم مشاهده می‌کنیم که جنبه نمادین دارند و شاه را، تحت حمایت اهورامزدا، خداوند نور و راستی در حال جنگ با اهریمن رب‌النوع تاریکی و حامی دروغ مجسم می‌سازند. حیوانات زشت و کریه‌المنظری که شاه در جنگی تن به تن مشغول کشتن آنهاست، نمایندگان اهریمن به شمار می‌روند. تصاویر دیگر، صحنه‌های شکار هستند که در آنها شاه شاهان، قدرتش را در کشتن شیرها و گاوهای وحشی به نمایش گذاشته است. متأسفانه در اثر تعصبات مذهبی به این نقوش صدماتی وارد شده است، تقریباً بر تمام اجزای بدن حیوانات و انسانها، آثار آسیب‌رساندن عمدی مشاهده می‌شود.

همانطور که قبلاً گفتیم در پشت خرابه‌های تخت جمشید کوه رحمت قرار گرفته است. در آنجا سه تا از آرامگاه‌های شاهان هخامنشی، که یکی از آنها ناتمام مانده به شیوه آن دوران در دل صخره‌ها کنده شده است، هر چند در مورد آنها این پرسش مطرح است که آیا اینها، بسان چهار مقبره نقش رستم، آرامگاه واقعی شاهان هخامنشی بوده است؟ شیوه معماری و حجاریهای این مقبره‌ها شبیه به هم است. دیواره صخره‌ای کوه، در ارتفاع معینی به صورت عمود به شکل صلیب تراشیده شده و با حجاریهایی مزین گردیده است. در وسط این صلیب، چهار ستون نیمه برجسته با سرستونهایی متشکل از نصف بدن گاو نر، نمایان است که تیر سنگی کنگره‌داری را حمل می‌کنند. بین دو ستون میانی، دری با چهارچوبی مشخص و بر فرازش برآمدگی سقف ماندی به چشم می‌خورد. بالای این در تخت سلطنتی به همان شکلی که در بالا توصیفش کردیم، نقش شده است و روی آن آتشدانی با شعله‌های فروزان مشاهده می‌گردد. شاه مقابل آن روی نوعی پله ایستاده، در حالیکه دست چپش را روی کمان خودش گذاشته و دست راستش را برای نیایش بلند کرده است. بالای آتشدان یک گوی و بالای سر شاه نقش اهورامزدا ایزد قدیمی ایران که سرش شبیه سر مردی ریش‌دار و بدنش بسان پرنده مجسم شده در حال پرواز است و حلقه نمادین ظاهراً با اهمیتی را در دست دارد.

رفتن به درون این مقبره‌ها بخاطر ارتفاع و طرز قرار گرفتنشان در دل صخره‌ها، بسیار دشوار است و در دوران باستان هم راه دخولی مرئی نداشته‌اند. حفره‌ای که اکنون در وسط حجاریها دیده می‌شود، بعدها توسط کسانی که به این مقبره‌ها دستبرد زده‌اند، ایجاد شده است.

درون دخمه که سقفش هلالی است و طاقچه‌هایی در آن تعبیه شده تابوتهای سنگی قرار دارد و درهایشان گوشه‌ای روی زمین افتاده است. در زمان قدیم اجساد مردگان را از راههای مخفی، احتمالاً راههای زیرزمینی به اینجا می‌آورده‌اند. مقبره‌های اصطخر در تخت جمشید و نقش رستم متعلق به شاهان سلسله هخامنشی است که ایران را به اوج قدرت و عظمت و اهمیت سیاسی رساندند. اما نقوش برجسته در پائین بسیاری از قبرها و حجاریهای دیگری که به فاصله کمی از اصطخر روی صخره‌ها کنده شده و گروهی سوار و پیاده را نشان می‌دهد، مربوط به دوران ساسانی است. افرادی که لباس رومی به تن دارند، تماس نزدیک بین شرق و غرب را در زمان اشکانی بیاد می‌آورند. کتیبه‌های پهلوی و یونانی مؤید این مطلب است که این حجاریها به دورانی متأخر تعلق دارد. یگانه عنصری که از نقوش قدیمی در آنها دیده می‌شود همان حلقه اسرارآمیز نمادین است.

اسکندر مقدونی بعنوان مسبب اصلی ویرانی پرسپولیس شناخته شده است. ویرانه‌ها هم این نکته را تأیید می‌کنند که اینجا طعمه حریق شده است. گنجینه‌های زر و سیمی که در ارک شاهان ایران انباشته شده بود، هنگام ورود سپاه مقدونی که می‌خواست انتقام فتح یونان را بگیرد به غارت رفت. می‌گویند که اسکندر در کنار معشوقه آتنی خود تائیس و همراه با دوستان مستش مشعلهای فروزان را به درون تالارها پرتاب کردند و باعث شدند که نخست پرده‌ها و سپس تمام قسمتهای چوبین کاخ بسوزد. چشم‌انداز وسیعی که از مرتفع‌ترین ایوان تخت جمشید دیده می‌شود، بی‌نهایت زیباست و هیچگاه از خاطر انسان محو نمی‌گردد. نزدیک افق، در تمام جهات رشته کوههایی با قلل صخره‌ای قد برافراشته‌اند که انسان از تماشایشان واقعاً سیر نمی‌شود. در سمت جنوب شرقی، این کوهها دو دیوار گول‌پیکر را تشکیل می‌دهند که بندمیر در پای آنها قرار دارد. اینجا دروازه طبیعی این دشت است و راه کاروانرویی که به آتن جدید ایران، یعنی به «دارالعلم» شیراز می‌رود از آنجا می‌گذرد. سمت شمال غربی جلگه «مرو دشت» که از تخت جمشید تا پای کوهها گسترش یافته و امروزه مسکن چادرنشینان فقیر است و رشته کوهی به چشم می‌خورد که نیم‌دایره‌ای را تشکیل داده که در غرب به دروازه سنگی منتهی می‌شود. علاوه بر این کوههای تک افتاده دیگری هم با قله‌های مسطح نمودار است که به زیبایی این چشم‌انداز بسی می‌افزایند. کوهی که در سمت شمال دیده می‌شود و دارای سه برآمدگی است برای ساکنان محل اهمیت خاصی دارد. آنها معتقدند که ارک اصلی اصطخر در آنجا قرار داشته و گنجینه شاهان قدیمی ایران هنوز هم جایی در زیر خاکهای این کوه نهفته است. در سمت شرق رشته کوههای

تخت سلطنتی که به تخت هندی شاه فعلی ایران، بی‌شبهت نیست قرار گرفته است.

تیره‌رنگ «پارس تهی» که به دور دریاچه بختگان حلقه زده است و آب شیرین بندمیر به آن می‌ریزد، از دور به چشم می‌خورد.

ترک ویرانه‌های تخت جمشید که شهرت جهانی دارد، کارچندان ساده‌ای نیست. اما شهر شیراز در انتظار ماست و سفر در سرزمین ایران، هر لحظه‌اش جالب و ارزشمند است. از اصطخر تا توقفگاه بعدی زرقان چهار فرسنگ است. نخست باید سراسر عرض مرودشت را طی کنیم. اراضی این ناحیه تا شاهراهی که به شیراز منتهی می‌گردد سراسر به وسیله شبکه‌ای از نهرها و کانالها مشروب می‌شود. از دور صدای غرش رسای رود پولشان (آراکسس قدیمی) که به معنی واقعی رودی کوهستانی است و در بستر عمیق خود با سرعت جریان دارد به گوش می‌خورد. سپس باید از گردنه‌ای بگذریم. در آنسوی گردنه به دشت وسیعی می‌رسیم که یک رشته کوه آن را احاطه کرده است. پس از مدتی طی طریق کنار دیواره صخره‌ای کوهی توقف می‌کنیم، در جانب راستمان سد سنگی بلند و طولی قرار دارد که در مواقعی که باران زیاد می‌بارد و رودخانه طغیان می‌کند بعنوان پل هم مورد استفاده قرار می‌گیرد و کاروانها از بالای عبور میکنند. در این منطقه جز کوههای خشک و سنگلاخی چیزی مشاهده نمی‌شود. روی قلعه صخره‌ای کوهی که در طرف چپ جاده واقع شده، عقابها و کرکسها آشیانه‌های خود را برپا کرده‌اند. دهکده زرقان بر دامنه کوه بنا شده است به طوری که خانه‌های دهکده طبقه طبقه بالا می‌روند. زرقان روستائی است آباد و پاکیزه و حدود هزار خانوار جمعیت دارد. طبق معمول در وسط گورستان دهکده چشممان به امامزاده‌ای می‌افتد. خانه‌های ده را از خشت پخته ساخته و رویشان کاه گل کشیده‌اند، حتی بازارچه کوچکی هم دارد که در پشت چاپارخانه واقع شده است. اهالی آن نسبتاً مرفه و بسیار میهمان‌نواز هستند.

منزل بعدی شیراز است لذا دستخوش هیجان شده‌ایم و علی‌رغم میهمان‌نوازی اهالی دهکده مجبوریم صبح خیلی زود آنجا را ترک کنیم. نخست وارد راه باریکی می‌شویم که از شیب کوه بالا می‌رود و پس از گذشتن از کنار خانه‌ای محقر به بالای گردنه می‌رسد. از اینجا به بعد راه سراشیب است و نخست وارد تنگه‌ای می‌شود که در نزدیکی کاروانسرای وجود دارد. در جلوی کاروانسرا با کمال تعجب چشممان به تعدادی درخت می‌افتد. ظاهراً وجود چشمه‌ای که از زمین می‌جوشد این معجزه را پدید آورده است. از بالای این گردنه، گردنه دیگری نمایان می‌گردد و در پشت آن دره سنگلاخ، و بی‌آب و علفی گسترده شده که راه کاروانرو پیچ و تاب خوران از وسطش می‌گذرد در کنار راه نهر باریکی وجود دارد که آبش پاک و زلال است. ایرانیانی که

همراهمان هستند به محض اینکه چشمشان به این نهر می‌افتد، فریاد شادمانی سر می‌دهند «رکن آباد، رکن آباد» و با عجله خود را به آن می‌رسانند و با آب زلالش دست و رویشان را می‌شویند. پس این همان نهری است که حافظ شاعر مشهور ایران در اشعار فناپذیرش آنقدر با احساس از آن سخن گفته و ستایشش کرده است. اما طبیعت اطراف به هیچ وجه شاعرانه نیست. با اینکه ما در پشت دروازه شیراز قرار داریم هیچ اثری از آبادانی و سرسبزی مشاهده نمی‌شود. تنها چیزی که جلب نظر می‌کند تک درختی در مقابل بنائی مخروطی است.

عرض تنگه دقیقه به دقیقه کمتر می‌شود و خصلت خشک و بی‌آب و علف آن پایان‌ناپذیر می‌نماید. اما ناگهان همه چیز دگرگون می‌شود، دیوارهای کوه کنار می‌روند و از بالای گردنه چشممان به شهر زیبای شیراز می‌افتد. چشم‌انداز شهر که در دشت وسیعی که زیر پایمان گسترده شده بی‌نهایت سحرانگیز است. در انتهای دشت رشته کوهی کشیده شده که از دور آبی‌رنگ می‌نماید. در وسط انبوه خانه‌های شهر که از این نقطه بسان مکعب‌های کوچکی جلوه می‌کنند، گنبد بالون‌مانند سبز رنگی می‌درخشد. در قسمت جلو این منظره باغها و انبوه درختان سرو خودنمایی می‌کند که از وسطشان خیابان اصلی می‌گذرد و مستقیم تا آن سوی شهر ادامه می‌یابد. مسلمانان هنگام ابراز شگفتی واژه «الله اکبر» را بر زبان می‌آورند و بدین علت تنگه‌ای را که بر شیراز مسلط است «تنگه الله اکبر» می‌نامند.

شاید بخاطر خستگی سفر و دیدن مناظر خشک و بی‌آب و علف قسمت پایانی راه است که تماشای شیراز چنین تأثیر نشاطبخشی بر روح و جان مسافر می‌گذارد. احتمالاً آسمان آبی و آب و هوای معتدل هم در این قضیه تأثیر دارد. شیراز در منطقه گرمسیر واقع شده و درخت نخل و مرکبات در آن به عمل می‌آید. وجود این درختان به این شهر لطف و زیبایی خاصی بخشیده است. از روی پلی سنگی می‌گذریم و به حومه شهر نزدیک می‌شویم. نخست از میان انبوهی از درختان سرو عبور می‌کنیم. در آنجا فروشندگانی را می‌بینیم که چای و قلیان و انار و خرما و میوه‌های دیگری را به عابران عرضه می‌کنند. کمی آنسوتر دروازه شهر با معماری ایرانی‌اش قرار دارد و بالای آن نشان شیر و خورشید به چشم می‌خورد. حصار گردی نیز پیرامون شهر کشیده شده است. ادامه خیابان اصلی ما را به بازار می‌برد که در آنجا جنب‌وجوش زیادی حکم فرماست. سقف بازار بسیار بلند و طاقی شکل است و قسمت‌هایی از آن در اثر زلزله‌هایی که مرتباً شیراز را می‌لرزاند فرو ریخته است. جلوی حجره‌های بازرگانان که در آنها انواع و اقسام

دیگر شهرت و اهمیت زمانی را که بزرگانی چون حافظ و سعدی در آن اشعار جاودانه‌شان را می‌سرودند، ندارد. آموزش مدارس محدود است به خواندن و فهمیدن قرآن و اشعار این دو شاعر. در زمینه صنعت هم کارچندان زیادی صورت نمی‌گیرد. گذشته از میناکاری و ساخت سلاحهایی نظیر شمشیر که از شهرت خوبی برخوردارند، چیزهای دیگری که قابل ذکر باشد تولید نمی‌شود. در زمینه پرورش ابریشم به مراتب از گیلان عقب‌تر است. تولید شراب مشهور شیراز که مانند آفتابش تند و آتشین است، در ازاء پرداخت مبلغ معینی به یهودیان واگذار شده است. انگوری که از آن شراب می‌گیرند در هشت فرسنگی شیراز نزدیک دهکده خللر به عمل می‌آید. اما در خود شهر به هیچ وجه نباید کوزه شرابی در ملاءعام دیده شود زیرا بیدرنگ توسط مسلمانان متعصب شکسته می‌شود. کسانی که شراب می‌خورند، این کار را با احتیاط و با آداب خاص انجام می‌دهند و پیاله شراب را با کاغذ یا با کناره نان بلند می‌کنند و بدین طریق از تماس مستقیم با پیاله که نجس است، اجتناب می‌نمایند! روغن گل [روغن سبز] شیراز هم مانند شراب شیراز مشهور است. هر چند در خود شهر مایه معطری از این گل که شدیداً مورد پسند ایرانیان است، تهیه می‌شود، اما روغن اصلی را از هندوستان می‌آورند. تنباکوی شیراز هم بحق بسیار شهرت یافته است زیرا بهترین تنباکویی است که در کشور ایران پرورش می‌یابد.

سیصد تا چهارصد خانوار یهودی در محله مخصوص خود، در این شهر مذهبی، زندگی می‌کنند. با اینکه آنان در زمینه صنعت بخصوص میناکاری فعالیت می‌کنند، وضعشان چندان خوب نیست. ارمنی‌ها که زمانی کلتی بزرگی را تشکیل می‌دادند اکنون به چهل تا پنجاه خانوار محدود شده‌اند و از خود دارای نمازخانه کوچکی هستند که در آنجا مراسم مذهبی‌شان را برپا می‌دارند. شیرازیان که از ارامنه کمتر از یهودیان نفرت دارند، به آنها اجازه داده‌اند که فقط قبل از طلوع آفتاب به انجام مراسم مذهبی‌شان بپردازند. ارامنه شیراز هم مثل ارامنه سایر شهرها، بیشتر از راه بازرگانی امرار معاش می‌کنند. از وقتی که شاه ایران ورود بردگان سیاهپوست را که از زنگبار به ایران می‌آوردند ممنوع کرد، تعداد سیاهپوستان شیراز هم کم شده است. علاوه بر اینها تعدادی هندی و یکی دو نفر اروپایی هم در شیراز زندگی می‌کنند. تجارت با هندوستان بسیار رونق یافته، زیرا اعیان و ثروتمندان شهر تمایل زیادی به خرید کالاهای لوکس هندی - انگلیسی دارند و رفت و آمد کشتی‌ها بین هند و بندر بوشهر هم بطور منظم جریان دارد.

کالاهای ایرانی و خارجی بخصوص هندی - انگلیسی به فروش می‌رسد، نرده مشبکی کشیده‌اند. تقریباً در وسط بازار به بازار دیگری برمی‌خوریم که به طور عمود این یکی را قطع می‌کند. در محل تقاطع این دو منبری چوبین که رویش قالیه‌های رنگارنگ انداخته‌اند، دیده می‌شود. روحانیون در بعضی از ساعات روز روی آن نشسته و برای جمعیت انبوهی که در آنجا گرد می‌آیند، سخنرانی و موعظه می‌کنند. راههای پیچ در پیچی بازار را به محلات دیگر شهر متصل می‌کند. اغلب خانه‌های شهر دارای دیوارهای آجری ساده و فاقد تزئینات است و در ورودی کوچکی دارند که در وسط دیوار تعبیه شده است، در پشت پاره‌ای از این دیوارها باغهای دل‌انگیزی وجود دارد که در آنها گل رز، یاسمن، نسترن و گل‌های رنگارنگ دیگر کاشته‌اند و درختان مرکبات با میوه‌های زرد و طلائی‌شان به آنها زینت بخشیده‌اند. در میان جویها و آب‌نماهای این باغها، آب پاک و زلالی جریان دارد و ماهیان قرمز و طلائی درونشان شناورند. در همه جا رایحه و عطر دل‌انگیز بهار نارنج در هوا موج می‌زند و آسمان آبی‌رنگ بروی این شهر بهشت‌آسا خیمه زده است. اما این شهر بهشتی هم از بلا بی‌بهره نیست. زمین‌لرزه بارها آن را ویران کرده و بیماریهای مرگ‌آوری در اینجا شیوع دارد. تب، تیفوس، وبا و طاعون کشتارهای هول‌انگیزی در میان اهالی به راه می‌اندازند. از این نقطه که در مرز شمالی ناحیه رویش نخل قرار گرفته، ناحیه تب‌خیز هم شروع می‌شود و تا سواحل خلیج فارس ادامه می‌یابد. فقط در ماه مارس و اکتبر هوا سالم است و خطر کمتری جان و سلامتی مسافر را تهدید می‌کند. گرمای تابستانش تقریباً تحمل‌ناپذیر است. زمستان، یعنی فصلی که هوا تا اندازه‌ای سرد است، از آخر ماه دسامبر آغاز می‌شود، اوائل نوامبر نخستین بارانها شروع به باریدن می‌کنند. اما زمین‌ها اطراف شهر در تمام فصول سرسبز است و هر ماه گلها و میوه‌های خود را دارد. جویبارهایش همواره مملو از آبی زلال است.

تعداد خانه‌های شهر پنج هزار و جمعیتش حدود سی و دو هزار نفر است. شیرازیان اگر از جایی دیگر به این شهر مهاجرت نکرده باشند، از خالص‌ترین نژاد ایرانی هستند. لیکن با اعراب بسیار آمیزش کرده‌اند؛ رفتارشان نسبت به خارجیان از سایر ایرانیان به مراتب تعصب‌آمیزتر است. کلاً درباره‌شان گفته می‌شود که افرادی بی‌وفا، دورو، خودخواه و کینه‌جو و پرتوقع هستند، از این رو مردم مایل نیستند که خدمتکاری شیرازی داشته باشند. کینه‌جویی یکی دیگر از خصوصیات بد آنان است. هوش و ذکاوتشان انکارناپذیر است و از نظر علاقه به علم و دانش و شعر مشهور هستند شعرا و دانشمندان زیادی تاکنون از این شهر برخاسته‌اند و بدین علت آن را «دارالعلم» می‌نامند. اما این شهر

می‌کند و سکوت و آرامش روحانی که باغ و عمارت را در بر گرفته، باعث می‌شود که انسان خود را در مکانی رویایی احساس کند.

بازدید از گورستان ارامنه که بالای تپه‌ای در شمال شهر واقع شده، خاطره‌تأسف بار مرگ یکی از دوستان هموطن را که مدتها پیش در اینجا به خاک سپرده شده زنده می‌کند. این گورستان بر عمارت فوق‌الذکر و بر دشتی که شهر شیراز در آن گسترده شده مشرف است. در زیربنای کوچک، گنبدی شکلی که آن را با آجر ساخته‌اند و از چهار طرف باز است، سنگ قبری که از سنگ گرانیت تراشیده شده قرار دارد. اینجا آرامگاه ابدی بارن جولیوس فُن میتوتولی است که در ۵ نوامبر ۱۸۶۱ بعد از سفری سخت از شیراز به بوشهر، در راه بازگشت بیمار و در کاروانسرای «خان زیناق» دور از یار و دیار و بدون برخوردار از معالجات پزشکی زندگی را بدرود گفت. روانش شاد باد!

اقامت در شهر دوستداشتنی و ستایش‌برانگیز شیراز واقعاً لذت‌بخش است و دل‌کندن از آن سخت اما مسافر ناچار باید برای اجتناب از ابتلا به بیماری‌های بومی که در این ناحیه گرمسیری شیوع دارد، هر چه زودتر آن را ترک کند و به وطن خود که در منطقه سردسیر واقع است برگردد.

شیراز دارای تعدادی مکان دیدنی است و هیچ مسافری بدون دیدن آرامگاه حافظ و سعدی این شهر را ترک نمی‌کند. حافظیه یا آرامگاه حافظ در زیر سایه درختان سرو، در کنار چند قبر دیگر قرار گرفته بدورش پرچینی کشیده و اطراف آن را با گلدانهای متعددی تزئین کرده‌اند. قطعه سنگ چهارگوشی از مرمر زردرنگ یزد، روی آرامگاه ابدی حافظ، این غزلسرای بزرگ ایران نصب شده است. روی این سنگ قبر با خطی خوش نام شاعر و دو تا از غزلیاتش که یکی را در ستایش از خداوند و دیگری را در مدح [حضرت] علی سروده نقر کرده‌اند. اما وضع آرامگاه سعدی، شاعر جهان‌نیده و جدی ایران، به خوبی آرامگاه حافظ نیست. مقبره او خارج از شهر، در نیم ساعتی قبر حافظ در پای کوهی، در کنار انبوه سنگهای ریز و درشت واقع شده و به صورت بنایی نیمه‌مخروبه درآمده است. اکنون فقرا و دراویش دوره‌گرد این بنا را به خود اختصاص داده و شبها در آنجا می‌خوابند.

به فاصله پانصد قدمی قبر سعدی، چاه عمیقی وجود دارد که به چاه علی بنده موسوم است و آنطور که به من گفتند در گذشته زنان زناکاری را که به مرگ محکوم می‌شده‌اند، درون آن می‌انداخته‌اند.

در محلی که پوشیده از درختان سرو است، باغ دیگری وجود دارد که به آن «باغ چهل تنان» می‌گویند و ظاهراً مدفن چهل درویش است. کنار یکی از دیوارهای این باغ، تعدادی سنگ قبر ساده و بدون کنیبه‌ای به چشم می‌خورد که ظاهراً درویش‌ها را در آنجا به خاک سپرده‌اند. مقبره بزرگ دیگری هم در شیراز هست که مدفن یکی از عارفان بوده و در دوران کریم‌خان زند ساخته شده و از آنجا که جزو املاک دولتی است، در وضع بدی قرار دارد و هیچ به باغ آن رسیدگی نمی‌شود. یکی از بناهای واقعاً دیدنی شیراز کاخی است که فتح‌علی شاه (۱۸۳۴-۱۷۹۸) در آنجا برای خود بنا کرده است.

این عمارت قصر مانند که در دامنه کوه و در شمال شهر و به سبک معماری جدید ایران ساخته شده و با پنجره‌های رنگارنگ، باغهای مطبق و باغچه‌های پر از گل و گیاهش و حوضها و آبنماها و فواره‌هایی که در وسط آنها کار گذاشته‌اند بقدری زیباست که مسافر از دیدنش ابتدا احساس تأسف نخواهد کرد. چشم‌اندازی که از ایوان فوقانی این عمارت دیده می‌شود از زیبایی خیال‌انگیزی برخوردار است. از بالای انبوه سروها و چنارهای پرشاخ و برگ این باغ، که طبقه طبقه بالا آمده، دورنمای شیراز به چشم می‌خورد. بوی گل سرخ و عطر بهارنارنج در هوا موج می‌زند. پنجره‌های عمارت که دارای شیشه‌های رنگارنگی است نور خورشید را به صورت سحرانگیزی منعکس

## از کتابهای نشر مرکز

- کتاب یهو یاقیم بابلی مارنیکس خنیه / عبدالله توکل
- سیاست خارجی آمریکا و شاه م.ج. گازپوروسکی / فریدون فاطمی
- نخستین مسلمانان در اروپا برنارد لوئیس / م. قائد
- قبله عالم گراهام فولر / عباس مخبر
- آشنایی با صادق هدایت م. ف. فرزانه
- گل رنجهای کهن (مجموعه مقالات درباره شاهنامه) جلال خالقی مطلق
- بهار خسرو پیترو چیتاتی / میرجلالالدین کزازی
- سده میلاد میرزاده عشقی سید هادی حائری
- مهاتما گاندی در جستجوی حقیقت انتخاب و ترجمه خجسته کیا
- تاریخ سیستان ویرایش جعفر مدرس صادقی
- درآمدی بر اندیشه و هنر فردوسی دکتر سعید حمیدیان
- مصدق و مبارزه برای قدرت در ایران محمدعلی همایون کاتوزیان / فرزانه طاهری
- کاترین کبیر جان. ت. الگزاندر / حسن افشار
- مغولها دیوید مورگان / عباس مخبر
- ایران عصر صفوی راجر سیوری / کامبیز عزیزی